

# ۱۸۴

شماره ۱۸۴ آذر - دی ۱۳۹۸

[www.pccsd.org](http://www.pccsd.org)

ISSN: 1557 623X

TEHRAN CULTURAL CENTER

کانون فرهنگی ایرانیان



نشریه کانون فرهنگی ایرانیان



● هوا پس است!

● بخوان بنام گل سرخ

● اخبار کانون فرهنگی ایرانیان سن دیگو

● زیر نور مهتاب: حساب حساب، کاکا برادر

● معرفی و نقد کتاب: مُدرا تو کانتابیله

● هابیل و قابیل: چگونه یازده در صد مردم کل کشور را گروگان می‌گیرد

● معرفی کتاب: گزارشی از سفرنامه شاردن

● بررسی فیلم بمب؛ یک عاشقانه

● نقد و تحلیل جباریت

● گذری در ادبیات کهن چهار مقاله



شنبه ۲۱ دسامبر ۲۰۱۹

جشن شب پلدا

کانون فرهنگی ایرانیان  
یک سازمان غیر انتفاعی، غیرسیاسی و غیر مذهبی است که  
در سال ۱۹۸۹ در سن دیگو - کالیفرنیا تاسیس شده است.

#### اعضای هیات مدیره

نیکو عاطفی، فربیا باباخانی - قاضی، فرشاد باباخانی،  
پرنیان بدیعی، حمید بیک زاده، فریده فاضل،  
حسین حاجی مولانا، آیدا خدای، علی صدر،  
ونوس صفایی، شهلا صلاح و گلستا ثریا

#### شورای نویسندگان

رضا خبازیان، شهری استخری، شهرزاد جولازاده،  
شقایق هسنن، آریا فانی، سعید نوری بوشهری، راشل تیت و  
حسین حاجی مولانا

#### همکاران نویسنده:

تانیا احمدی، محمد اهرار، نوشین خورسندیان،  
مریم ضرابی، سارا وزیرزاده و ساناز مجد

#### سردبیر: علی صدر

#### طراحی و گرافیک: سعید جلالی

مدرسه ایرانیان سن دیگو - تاسیس ۱۹۸۸  
وابسته به کانون فرهنگی ایرانیان  
روزهای یکشنبه از ساعت ۹/۵ تا ۱ بعد از ظهر در  
**Mt. Carmel High School**  
**9550 Carmel Mtn. Rd**  
روزهای پنجشنبه از ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر در  
**Mt. Carmel High School**  
**9550 Carmel Mtn. Rd**  
فکس: ۳۷۴-۷۳۳۵ (۶۱۹)  
[issd@pccsd.org](mailto:issd@pccsd.org)  
[issd.pccsd.org](http://issd.pccsd.org)

بنیاد ایرانیان - سازمان خیریه  
وابسته به کانون فرهنگی ایرانیان  
تلفن: ۵۵۲-۹۳۵۵ (۸۵۸)  
فکس و پیغام: ۳۷۴-۷۳۳۵ (۶۱۹)  
کلیه حقوق و مزایای این مجله برای کانون فرهنگی  
ایرانیان سن دیگو محفوظ است.  
چاپ و پخش دوباره مطالب مندرج در این مجله  
بدون اجازه کتبی کانون ممنوع است.  
توجه:

مسئولیت مطالبی که با امضای نویسنده درج  
شده است با خود نویسنده است.  
شورای نویسندگان در چاپ و یا عدم چاپ مطالب  
رسیده اختیار نام دارد.

طرح روی جلد: سعید جلالی



علی صدر

## یادداشت



### هوا پس است!

بیشتر از سه سال است که پرزیدنت ترامپ در مرکز خبرهای آمریکا و جهان قرار دارد. روز و هفته‌ای نبوده که جریان و جنجال جدیدی با توثیق‌های آقای ترامپ شروع نشود، اوج نگیرد، و همه چیز را تحت الشعاع قرار ندهد؛ و قبل از افول، توثیق و ماجرای دیگری و به همین ترتیب شکل نگیرد. بسیار نادر بوده که خبر یا پدیده‌ای بتواند سر از این سیلاب پرتلاطم بیرون کند و توجهی را به خود جلب کند. یکی از این نوادر، گرتا تونبری دختر دانش‌آموز سوئدی بود که در اواخر سپتامبر توانست در مرکز توجه آمریکا و جهان قرار گیرد. از حضور وی در مراکز خبری و برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی گرفته تا نطق کوتاه و آتشین او در سازمان ملل، وی توانست توجه مردم را به فاجعه در حال وقوع محیط‌زیست بکشد.

گرتا تونبری در ظرف یک سال از یک دختر تنهای دبیرستانی با یک پلاکارد در مقابل پارلمان سوئد، به یک رهبر جهانی برای حفظ محیط‌زیست بدل شده است. یک سال پیش توانست اولین اعتصاب جهانی بچه‌ها را برای مخالفت با گرمایش زمین تشکیل دهد. در یک روز او میلیون‌ها دانش‌آموز کلاس‌ها را تعطیل کرده، اغلب به خیابان‌ها آمده و صدای اعتراض خود و نگرانی از سرنوشتی را که توسط بزرگسالان به آنها تحمیل می‌شود بلند کردند. امسال نیز بین در بیستم و بیست و هفتم سپتامبر تظاهرات گسترده‌ای در اکثر شهرهای دنیا به پا گردید. جوانان و نوجوانان برای حق زندگی و آنچه نسل‌های قبلی برای‌شان به ارمغان گذاشته به درستی اعتراض کردند. این در جایی است که دولت‌های بزرگ و آلوده‌سازترین آنها از جمله آمریکا کلا پدیده گرمایش زمین و فجایع ناشی از عدم حفظ محیط‌زیست را انکار می‌کنند. دولت آقای ترامپ حتی سعی می‌کند رفرم‌هایی را که در گذشته برای مبارزه با این پدیده صورت گرفته هم نابود کرده و به آلوده‌سازی خود با تمام قوا ادامه دهد. جالب توجه است که طبق آماري که در روزنامه گاردین در هشتم ماه می امسال منتشر شد سیزده درصد از مردم آمریکا معتقدند که تغییرات جوی ربطی به انسان ندارد. از این عده پنج درصد کلا تغییرات جوی را قبول ندارند. با این وجود نفوذ لابی کمپانی‌های سوخت فسیلی آن قدر زیاد است که سیاست‌های ارتجاعی دولت را رهبری می‌کنند.

**گرتا تونبری در ظرف یک سال از یک دختر تنهای دبیرستانی با یک پلاکارد در مقابل پارلمان سوئد، به یک رهبر جهانی برای حفظ محیط زیست بدل شده است.**

نقش ما در این میانه چیست؟ آیا سزاوار است در مقابل فاجعه در پیش رو بی‌عملی پیشه کنیم و جهان را برای کسانی به ارث بگذاریم که کمترین نقش را در آلوده کردن آن داشته‌اند؟ آیا ما به عنوان جامعه کوچک ایرانی نسبت به جامعه در کل و به خصوص در مورد فرزندانمان و نسل‌های آینده به اندازه کافی فعال هستیم؟ ما که این قدر در مورد فرزندانمان و آینده و تحصیل آنها وسواس داریم؛ ما که از هیچ چیز برای موفقیت آنها فروگذار نمی‌کنیم، فرزندانمان را از همان ابتدا در بهترین کلاس‌های هنری، ورزشی و آموزشی می‌گذاریم و همه امیدمان این است که آنها از پدر و مادر خود موفق‌تر شوند؛ مایی که وقتی به هم می‌رسیم خودمان را راننده شخصی کودکانمان معرفی می‌کنیم که دائم آنها را از این کلاس به آن کلاس و از این رقابت به آن رقابت می‌بریم و زندگی خودمان را تا حدود زیادی وقف موفقیت‌ها و افتخارات احتمالی آنان می‌کنیم، آیا به فکر

**آیا به فکر این هم هستیم که آنها چه هوایی را تنفس خواهند کرد؟ چه محیط‌زیستی را برای آنان به ارث خواهیم گذاشت؟ آیا آنها حق دارند از ما بپرسند که با وجود این که می‌دانستیم چه فاجعه‌ای در انتظار است آیا حداکثر تلاشمان را کردیم که از آن جلوگیری کنیم یا آن را آهسته‌تر کنیم؟ آیا حق دارند از ما بپرسند که چرا اجازه دادیم نیمی از جانوران دنیا از دهه هفتاد به بعد منقرض شوند. چرا اجازه دادیم جنگل‌ها را نابود کنند؟ چرا به مزدوران شرکت‌ها و کارخانه‌های آلوده‌گر رای دادیم و جلوی کار آنها را نگرفتیم؟ قصد این نیست که خودمان را گرفتار احساس گناه کنیم و کار را تمام شده تلقی کنیم. خوشبختانه هنوز امید هست. هنوز این گرمایش با وجود روند تند**

شونده‌اش، غیرقابل برگشت نشده. ولی دیگر جای ماماشات هم نیست! در نظر داشته باشیم که پدیده گرمایش زمین اثرات چند جانبه و پیوسته دارد. یکی از اثرات آن بالا آمدن آب اقیانوس‌ها در اثر ذوب شدن یخ‌های قطبی و یخچال‌های طبیعی است. طبق پیش‌بینی سازمان ملل تا سال ۲۰۵۰، یعنی فقط سی سال دیگر بیش از یک بلیون نفر در اثر زیر آب رفتن زمین‌های ساحلی آواره خواهند شد. در نظر داشته باشید که این یک روند تند شونده است. بسیاری از پیش‌بینی‌های چند سال قبل که زمان‌های ده و بیست سال را برای وقوع آن‌ها پیش‌بینی می‌کردند، در حال حاضر به وقوع پیوسته‌اند. فرزندان ما در این رابطه از ما آگاه‌تر و جدی‌ترند. بیا بید از آنان پیروی کنیم و قبل از این که کاملاً دیر شود جلوی این فاجعه را هر طور که می‌توانیم بگیریم.



## اخبار کانون فرهنگی ایرانیان سن دیگو

### برنامه فیلم مستند، «داکیونایت» - چهارم سپتامبر ۲۰۱۹

در ماه سپتامبر فیلم مستند «در جستجوی فریده» به کارگردانی آزاده موسوی و کوروش عطایی به نمایش درآمد. این مستند درباره زنی به نام فریده است که از کودکی در یک خانواده هلندی که او را به فرزندی قبول کرده اند زندگی می کند. او در سن چهل سالگی تصمیم می گیرد در جستجوی پدر و مادر واقعی خود به ایران سفر کند و در این سفر با سه خانواده ایرانی که ادعا می کنند والدین واقعی او هستند دیدار می کند. این فیلم منتخب سینمای ایران برای اسکار ۲۰۲۰ می باشد. بعد از نمایش فیلم جلسه پرسش و پاسخ برگزار گردید.



### جنگ فرهنگی - سیزدهم سپتامبر ۲۰۱۹

جنگ فرهنگی ماه سپتامبر ۲۰۱۹ به میزبانی رضا خبازبان برگزار گردید. وی در قسمت اول برنامه با نمایش اسلاید به زندگی عشایری در ایران به ویژه به ایل قشقایی پرداخت. میهمان این برنامه خانم مهرنوش مزارعی بود که به معرفی کتاب خود با عنوان مادام ایکس پرداخت و قسمت هایی از کتاب خود را برای شرکت کنندگان خواند. این برنامه با جلسه پرسش و پاسخ با حضور میهمان برنامه به پایان رسید.



### برنامه فیلم و گفتگو - بیستم سپتامبر ۲۰۱۹

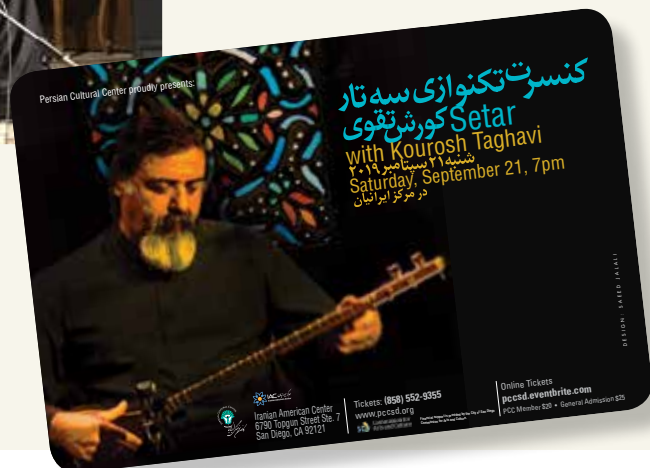
در برنامه فیلم و گفتگوی ماه سپتامبر فیلم «ناهید» محصول ۱۳۹۳ به کارگردانی آیدا پناهنده و نویسندگی مشترک با ارسلان امیری به نمایش درآمد. ناهید زن جوانی است که از شوهرش به خاطر اعتیاد جدا شده است و خرج زندگی خود و پسر خردسالش را از طریق تایپ پایان نامه ها درمی آورد. او تنها در صورتی می تواند فرزندش را نزد خودش نگه دارد که ازدواج نکند و به همین خاطر به مسعود که دلخواه اوست جواب رد داده است. ساره بیات، پژمان یاغی و نوید محمدزاده از جمله بازیگران این فیلم هستند. بعد از نمایش فیلم قسمت بحث و گفتگو توسط رانا سلیمی انجام شد.



### کنسرت تکنوازی سه تار کوروش تقوی

#### بیست و یکم سپتامبر ۲۰۱۹

کنسرت تکنوازی سه تار به هنرمندی کوروش تقوی در کانون فرهنگی ایرانیان برگزار گردید. در این برنامه کوروش تقوی به اجرای قطعاتی در دستگاه های مختلف موسیقی ایرانی پرداخت.



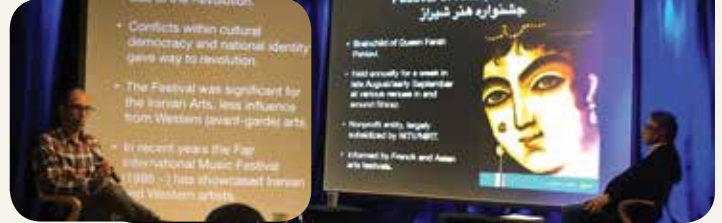
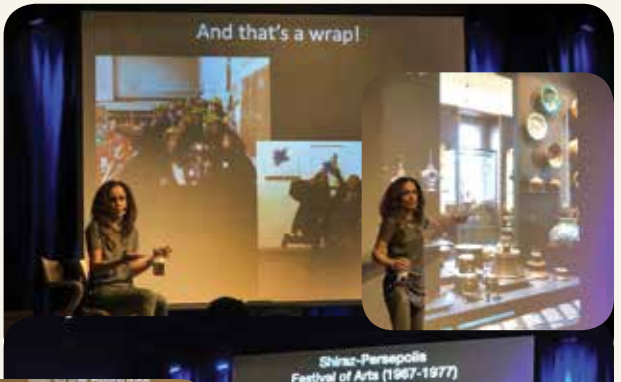
جلسه فیلم و گفتگو



**برنامه فیلم مستند، «داکونایت» - دوم اکتبر ۲۰۱۹**  
 در ماه اکتبر فیلم مستند «مُعرف» به کارگردانی آزادی رضاییان مقدم به نمایش درآمد. این مستند درباره یک موسسه همسرایی سنتی در ایران است که خانم صدری مدیر این موسسه به همراه همکارانش در تلاش برای یافتن همسر برای متقاضیان، بدون در نظر گرفتن احساسات و اولویت‌های آنها می‌باشند. بعد از نمایش فیلم جلسه پرسش و پاسخ برگزار گردید.

**فستیوال مهرگان با همکاری موزه هنر سن دیگو با رضا روحانی و سارا نائینی - پنجم اکتبر ۲۰۱۹**

در سال ۲۰۱۷ موزه هنر سن دیگو محوطه‌ای از فضای خود را به نمایش آثار ایرانی اختصاص داد. در این محوطه آثار فرهنگی تاریخی و هنری با ارزش و بی‌نظیری از ایران به نمایش درآمده است. به مناسبت سومین سالگرد این موفقیت هنری، کانون فرهنگی ایرانیان سن دیگو و مدیریت موزه هنر سن دیگو اقدام به برپایی فستیوال باشکوهی نمودند. در این برنامه رضا روحانی و سارا نائینی به همراه گروه کامل خود هنرنمایی کردند. تمامی درآمد حاصل از این برنامه به موزه هنر سن دیگو اختصاص یافت. بیش از سیصد نفر از ساکنان سن دیگو و جنوب کالیفرنیا در این مراسم باشکوه شرکت کرد. با تشکر از خانم اناهیتا بابایی که مدیریت برگزاری این برنامه را به عهده داشت و گروه فرهنگ و هنر کانون که در برای آماده‌سازی و اجرای بهتر این برنامه نقش فعالی ارائه نمود؛ و همچنین با سپاس از فاضلی واینری و امیر گوهری برای پذیرایی از مهمانان ویژه برنامه.



**جنگ فرهنگی - یازدهم اکتبر ۲۰۱۹**  
 جنگ فرهنگی ماه اکتبر به میزبانی علی صدر برگزار گردید. قسمت اول برنامه خانم دکتر لادن اکبرنیا، مسئول آسیای جنوبی و هنر اسلامی موزه سن دیگو با ارائه اسلایدهایی در مورد نحوه نمایش آثار ایرانی در موزه‌های مختلف دنیا و تلفیق آنها با آثار دیگر به بحث و گفتگو پرداخت. در قسمت دوم برنامه جاشوا چارنی، هنرمند و موسیقیدان، قسمت‌هایی از تز دکترای خود را تحت عنوان جشن هنر شیراز ارائه کرد. این برنامه با جلسه پرسش و پاسخ از میهمانان برنامه به پایان رسید.

**شب بازی و تفریح برای خانواده‌ها - بیست و پنجم اکتبر ۲۰۱۹**  
 شب بازی و تفریح ماه جون با شرکت عده زیادی از اعضای خانواده‌های ایرانی سن دیگو در بیست و پنجم اکتبر در مرکز کانون فرهنگی ایرانیان برگزار شد.

**جلسه‌های هیئت مدیره کانون فرهنگی ایرانیان سن دیگو - ۲۰۱۹**  
 هیئت مدیره کانون در روزهای دوازدهم سپتامبر و نهم اکتبر برای بحث بررسی و برنامه‌ریزی فعالیت‌های کانون گرد هم آمدند.



Photography: Sanam's Dark Room



## حساب حساب، کاکا برادر

در سالیان نه چندان دور که هنوز وسایل ارتباط جمعی به پیشرفتگی امروز نبود، مردم برای پیدا کردن مشتری اجناس شان یا از گذاشتن تبلیغ در روزنامه‌ها استفاده می‌کردند و یا با گذاشتن تابلوی «برای فروش» بر روی اتومبیل‌شان به دنبال خریدار می‌گشتند.

در همان سال‌ها، اتومبیل قراضه‌ای داشتم که از قضای روزگار از یک هموطن خریداری کرده بودم. این اتومبیل شده بود «آفتابه خرج لحیم» و تقریباً بخش عمده‌ای از درآمد ناچیز آن سالیانم را به عنوان خرج تعمیر خود می‌بلعید. آن مخارج هنگفت به اضافه اتلاف وقت و زندگی بدون ماشین، بدجوری روی اعصابم رفته بود. در این فکر بودم که باید فکر بکنم و از شر این اتومبیل خلاص شوم. به پیشنهاد دوستان روانه یک فروشگاه اتومبیل شدم تا شاید بتوانم این ابوقراضه را با یک اتومبیل سر حال به اصطلاح «تاخت» بزنم که از بخت بد متوجه شدم که آن هموطن اتومبیلی را به من انداخته است که سندش هم با مهر «قراضه» یا به اصطلاح «سلویج» مزین شده و هیچ‌گونه ارزش فروش ندارد.

دست از پا درازتر روانه خانه بودم که تابلوی فروش را روی اتومبیلی در همسایگی خود مشاهده کردم. اتومبیل بسیار تمیز به نظر می‌رسید ولی از قیمت اتومبیل نشانه‌ای در تابلو نبود. با ترس و لرز - که نکند قیمت اتومبیل بیرون از ظرفیت خرید من باشد - زنگ خانه همسایه را به صدا در آوردم. بعد از چاق سلامتی، با کمال تعجب دریافتیم که اتومبیل مورد نظر نه تنها تمیز و خوب است بلکه بهای آن نیز بسیار ارزان است. بر اساس تجربه‌ای که «هیچ ارزانی بی حکمت نیست»، از صاحب اتومبیل وقت خواستم که روز بعد با دوستی که در کار اتومبیل خبره بود برگردم که مورد توافق قرار گرفت.

وقتی به خانه رسیدم، به دوست مورد نظر تلفن کردم و موضوع اتومبیل را با وی در میان گذاشتم. حضرت ایشان قبول زحمت فرموده و فردای آن روز با من همراه شد تا اتومبیل را ارزیابی کنند.

پس از برانداز کردن دقیق بدنه و موتور اتومبیل به من فرمودند که اتومبیل در شرایط عالی است و قیمت آن نیز «مفت» است. من هم خوشحال و خندان به خانه برگشتم تا ته و توی حساب‌ها را خالی کنم و فردای آن روز با پول نقد از شر «ابوقراضه» راحت شده و اتومبیل جدید را خریداری نمایم.

فردای آن روز بعد از فراغت از کار و کاسبی، خود را به منزل همسایه رساندم و از تعجب اتومبیل را در مقابل منزل ندیدم. از روی ساده لوحی که همیشه در زندگی با من همراه و همدل بوده است، فکر کردم که صاحب خانه اتومبیل را در گاراژ پارک کرده تا از گزند چشم حسود در امان بماند.

آقا و خانمی که شما باشید، در همین فکر و خیال زنگ را به صدا در آوردم و از صاحب خانه حال و هوای اتومبیل را جویا شدم. ایشان با کمی تعجب سراپای من را برانداز کردند و اطلاع دادند که امروز صبح دوست‌تان آمد و اتومبیل را خرید!!

من هم که سر جای خود می‌خکوب شده بودم باز از بلاهت خود کمک گرفتم و تصور کردم که آن دوست، از ترس این که اتومبیل نصیب دیگری نشود،

اتومبیل را برای من خریداری کرده است! با عجله خود را به خانه رساندم و شماره آن حضرت را گرفتم و از حال و روز اتومبیل جویا شدم. ایشان در کمال قدرت به من اطلاع دادند که اتومبیل را خریداری کرده و با سود بسیاری یک ساعت قبل آن را فروخته است. وقتی صدای نکره اعتراض مرا شنیدند با خونسردی کامل فرمودند «این بیزینس است و ربطی به دوستی ندارد.»

صد البته که نام ایشان از لیست دوستان به لیست آشنایان منتقل شد ولی جمله آخر ایشان از آن روز تاکنون همچنان در ذهن من مانده است و گاه به گاه با رنج بسیار، این جمله نامربوط را به یاد خود می‌آورم و به خود می‌گویم که این جمله چقدر غیر انسانی است. مگر می‌شود که دوستی را به خاطر نفع مادی به کناری انداخت؟ این اصطلاح از کجا وارد حیطه فکری ما شده است؟ در همین فکرها بود که اصطلاح «حساب حساب، کاکا برادر» به یاد آمد.

درست است که در زبان و فرهنگ ما هم این اصطلاح وجود داشته و دارد ولی تا آنجا که به یاد می‌آورم این جمله فقط در حد یک اصطلاح بوده است و کمتر جلوه و نمود در روابط دوستی ما ایرانیان داشته است. بنابراین این طرز فکر باید از جای دیگری وارد گفتمان ما ایرانیان شده باشد.

### جواب در کجا است؟

مساله برایم لاینحل مانده بود تا بخش‌های متفاوت فیلم «پدر خوانده» را دیدم. فیلمی که با بازی درخشان «مارلون براندو» و «آل پاچینو» اکران شد. در این فیلم هیجان‌انگیز و بقیه فیلم‌های از این قبیل بود که بارها از این جمله «بیزینس است نه دوستی» استفاده شد. بعد از تماشای این فیلم‌ها بود که به خود گفتم «ای دل غافل، این جمله از فرهنگ گانگستری گرفته شده است.»

فقط در آن فرهنگ است که هر گونه جنایت اگر به نفع مادی سازمان باشد، بدون اشکال است. معضل سودآوری می‌تواند تا جایی پیش رود که حتی قتل برادر خویش نیز مباح و بدون اشکال جلوه می‌کند. بعد از این دریافت بود که زندگی برایم جواب مناسبی پیدا نمود؛ هرچند که هنوز هم مشکل اساسی‌ام با این جمله نامربوط و غیرانسانی حل نشده است.

بدون شک همه قبول داریم که در جهان بسیار آشفته‌ای زندگی می‌کنیم. جهانی که بمباران زنان و کودکان و انسان‌های خرد و کلان هر روز و هر شب در اقصا نقاط جهان بدون کوچک‌ترین رعایت حقوق انسانی در جریان است. حمله ناگهانی ارتش ترکیه و جنایات غیر قابل بخشش آنان در مورد کردها را نمی‌توان نادیده گرفت. دلیل اصلی آن بی‌ارتباط با همان جمله گانگستری نیست که منفعت آدم‌ها، چه مادی باشد و چه تکیه زدن در مسند قدرت، انجام هر گونه جنایتی را توجیه می‌نماید.

در جهان آشفته‌ای زندگی می‌کنیم ولی در جهان خصوصی‌تر خویش می‌توانیم جملاتی این چنین غیرانسانی را از فرهنگ و تفکر خود بزداییم. هیچ‌گاه دوستی در مقابل منافع مالی نباید رنگ ببازد. خود را گول نزنیم و زندگی‌مان را با چنین جملاتی آلوده نسازیم. حیف مقام انسانی است. حساب، حساب نیست، ولی کاکا همیشه برادر است. شاد باشید!



**حیف مقام انسانی است. حساب، حساب نیست، ولی کاکا همیشه برادر است.**



## مرداتو کانتابیله

رمان

مارگریت دوراس

ترجمه رضا سید حسینی

انتشارات نیلوفر

بخش دوم، سر و صدای درون بار نزدیک آپارتمان مادام ژيرو است و صدای شلیک یک گلوله. خواننده از خلال دیالوگ‌ها به سمت شلوغی و صدای گلوله کشیده می‌شود. مردی معشوق خود را کشته است و اکنون روی جسد بی‌جان او افتاده و دهان خونین او را می‌بوسد. بعد از این قتل، آن دبارد دیگر آن زن سابق نیست و نخواهد بود.

بخش سوم، داستان عمدتا در بار می‌گذرد و گفتگوی بین آن دبارد و شوون است. آن دبارد سعی می‌کند بفهمد ماجرای قتل در بار چیست. چرا مرد زن را کشته است؟ کسی به درستی نمی‌داند. شوون هم قضیه را نمی‌داند ولی به مباحثه و گفتگو با آن دبارد وارد می‌شود. این دو از طریق این گفتگوها خواننده را بیشتر با حال و احوال خود آشنا می‌سازند.

نویسنده با زیرکی و تردستی خواننده را وادار می‌کند تا عاقبت داستان را خود حدس بزند. آن دبارد و شوون از قاتل و مقتول تقریبا چیز زیادی نمی‌دانند اما قصه آن دو را به نفع خود بازسازی می‌کنند. در طول داستان، زن می‌فروشد برای آن دبارد و شوون شراب می‌آورد، مواظب آنها است و حتی یکی دو بار آنها را از سوت پایان کار در کارخانه و ورود کارگران به کافه مطلع می‌کند، تا دیدار خود را به پایان برند. اما در مقابل دیگران هیچ‌گونه طرفداری از آنها نمی‌کند و حتی رازدار آنها است. او بافتنی قرمزی را می‌بافد که سمبل عشق بین آن دبارد و شوون است و هر روز بالاتر می‌آید. وقتی کارگران کارخانه وارد کافه می‌شوند او دست از بافتن برمی‌دارد و به کارگران سرویس می‌دهد و خود را به تغافل می‌زند. آن دبارد و پسرش هر دو از نواختن گام موسیقی خوش‌شان نمی‌آید. این

بقیه در صفحه ۲۹

مارگریت دوراس در سال ۱۹۱۴ در سایگون، ویتنام جنوبی چشم به دنیا گشود. پدرش دبیر ریاضی بود. مارگریت کمتر از پنج سال سن داشت که پدرش را از دست داد. پس از مرگ پدر، مادر مجبور شد برای تامین دو پسر و تنها دخترش، در کنار شغل معلمی، در سینماها پیانو بنوازد. مدتی بعد قطعه زمینی را خرید و همه تلاش خود را صرف کاشتن آن زمین کرد. اما اقیانوس زمین را در خود بلعید و مادر تمام سرمایه‌اش را از دست داد و تسلیم مرگ شد. در اکثر آثار دوراس فقدان پدر، استیصال مادر، زندگی در مناطق فقیرنشین، و دوستی با بومی‌ها به چشم می‌خورد. بعدها دوراس به فرانسه رفت و در سوربن درس خواند. مارگریت دوراس رمان مرداتو کانتابیله را فصل مشترک دو دوره از زندگی‌اش می‌داند؛ دوره اول که آثارش فاقد خلاقیت خواننده است و دوره دوم که خواننده در اتمام داستان مجبور به تفکر و خلاقیت می‌شود. دوراس، نویسنده و فیلمساز فرانسوی، بانوی داستان‌نویسی مدرن لقب گرفت. از او نوزده فیلم و شصت کتاب به جا مانده است.

«مارگریت دوراس در آثارش شیوه‌های تازه‌ای را در عرصه رمان‌نویسی آزمود و رونق تازه‌ای به نثر فرانسوی بخشید. نثر دوراس با بیانی فشرده و ابهامی شاعرانه، خواننده را درگیر می‌کند، زبانش عربان و بی واسطه است و واژگان آثارش با دقت و وسواس انتخاب شده است. سنت شکنی و پرداختن به موضوعات غیر متعارف، به شیوه‌ای غیرمعمول و نوگرایانه را می‌توان ویژگی اصلی آثار او دانست.» [ویکی پدیا] نگاه دوراس در تمامی آثارش نگاهی زنانه است. او تمام عمر مسئله اساسی زنان را فریاد زد.

«مرداتو کانتابیله» با معنای «ملایم و آوازی» نامی عجیب برای این رمان است. چرا که «آن دبارد»، شخصیت اصلی رمان و همسر مدیر صادرات-واردات و کارخانه‌های ذوب‌آهن، هنگام تمرین سوناتا که در گام مرداتو کانتابیله توسط پسر خردسالش در کلاس درس موسیقی اجرا می‌شود، به شکل ناگهانی صدای فریاد زنی و شلیک اسلحه‌ای را از کافه‌ای نزدیک می‌شنود. همه چیز به سرعت اتفاق می‌افتد و این سرعت برخلاف «ملایم و آوازی» است. معلم پیانو سعی دارد پسر بچه را مجبور کند تا مرداتو کانتابیله را با مهارت بنوازد و به آوازی فکر کند که به گوش بچه می‌خوانند تا خوابش کنند اما مادر صریحا او را تصحیح می‌کند که هرگز به گوش بچه‌اش آوازی نخواند تا خوابش کند. از همین جا می‌توان پی برد که این مادر و فرزند مطابق معمول جامعه آن روز نیستند. آن دبارد به قصد یافتن معمای قتل، فردای آن روز با پسر کوچکش وارد بار می‌شود و با کارگری به نام «شوون» شراب می‌نوشد و از او در مورد قتل اخیر سؤال می‌کند. این دیدارها هفت روز و هفت شب ادامه می‌یابد و هر روز ماجرای قتل روشن‌تر اما ماجرای زندگی آن دبارد پیچیده‌تر می‌شود. شوون پرده از این حقیقت برمی‌دارد که مردی عاشق، زن محبوبش را، که شوهر داشته و صاحب سه فرزند بوده، به درخواست خود زن بعد از صرف شراب در کافه به قتل رسانده است. آن دبارد علاقمند شوون می‌شود و شوون نیز علاقه دیرین خود را به زن ابراز می‌کند. این دو هفت روز با وجود پسر خردسال یکدیگر را می‌بینند اما در روز آخر زن تنها می‌آید و جواب این رابطه را می‌گیرد؛ عشق و بوسه، و به دنبال آن بدروغ.

می‌توان داستان را به سه بخش تقسیم کرد:

بخش اول صحنه اتاق مادام ژيرو، معلم پیانوی پسر آن دبارد خواهد بود. نویسنده این صحنه را به زیبایی به تصویر می‌کشد: یک پیانو، یک پسر همراه مادرش، معلم پیانو، و مداد در دست معلم پیانو که با آن روی کلیدهای پیانو می‌کوبد و عاقبت مداد را می‌شکند، یک پنجره رو به دریا که نشانه آزادی و رهایی است، و یک قایق تفریحی که از عرض پنجره می‌گذرد و سمبل حرکت در فضای آزاد و رها است.



# نخون بنام گل سرخ عاشقتان بنخوا



## کوچه

بی تو، مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم،  
همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم،  
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم،  
شدم آن عاشق دیوانه که بودم!

در نهانخانه جانم گل یاد تو درخشید  
باغ صد خاطره خندید،  
عطر صد خاطره پیچید.

یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم  
پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم

ساعتی بر لب آن جوی نشستیم  
تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت  
من محو تماشای نگاهت

آسمان صاف و شب آرام  
بخت خندان و زمان رام  
خوشه ماه فرو ریخته در آب  
شاخه‌ها دست برآورده به مهتاب  
شب و صحرا و گل و سنگ  
همه دل داده به آواز شباهنگ...

یادم آید: تو به من گفتی:  
«ازین عشق حذر کن!  
لحظه‌ای چند بر این آب نظر کن  
آب، آئینه عشق گذران است  
باش فردا، که دلت با دگران است!  
تا فراموش کنی، چندی ازین شهر سفر کن!»

با تو گفتم:  
«حذر از عشق؟  
ندانم

سفر از پیش تو؟  
هرگز نتوانم  
روز اول که دل من به تمنای تو پر زد،  
چون کبوتر لب بام تو نشستم،  
تو به من سنگ زدی، من نه رمیدم، نه گسستم»  
باز گفتم که: «تو صیادی و من آهوی دشتم  
تا به دام تو درافتم، همه جا گشتم و گشتم  
حذر از عشق ندانم  
سفر از پیش تو هرگز نتوانم، نتوانم...!»

اشکی از شاخه فرو ریخت  
مرغ شب ناله تلخی زد و بگریخت!  
اشک در چشم تو لرزید،  
ماه بر عشق تو خندید،



گردآوری از سعید نوری بوشهری

فریدون مشیری شاعر معاصر در شهریور سال ۱۳۰۵ در تهران به دنیا آمد و در آبان سال ۱۳۷۹ (اکتبر سال ۲۰۰۰) در تهران درگذشت. شعر مشیری از زبان عبدالحسین زرین کوب این گونه به رشته وصف درمی آید: «در طی سال‌ها شاعری، فریدون از میان هزاران فراز و نشیب روز، از میان هزاران شور و هیجان و رنج و درد هرروزینه آنچه را به روز تعلق دارد، به دست روزگاران می‌سپارد و به قلمرو افسانه‌های قرون روانه می‌کند. چهل سالی - بیش و کم - هست که او با همین زبان بی‌پیرایه خویش، واژه واژه با هم‌زبانان خویش همدلی دارد... زبانی خوش‌آهنگ، گرم و دلنواز، خالی از پیچ و خم‌های بیان ادیبانه شاعران دانشگاه‌پرورد و در همان حال خالی از تأثیر ترجمه‌های شتاب‌آمیز شعرهای آزمایشی نو راهان غرب.»

[نقل از ویکی‌پدیا، منبع «به نرمی باران، ص ۱۱۱»]

برای بزرگداشت سالگرد سفر ابدی این شاعر، در این شماره دو شعر او را آورده‌ایم.

## ستوه

در کجای این فضای تنگ بی‌آواز  
من کبوترهای شرم را دهم پرواز؟

شهر را گویی نفس در سینه پنهان است.  
شاخسار لحظه‌ها را برگی از برگی نمی‌جنبند.  
آسمان در چاردیوار ملال خویش زندانی است.  
روی این مرداب، یک جنبنده پیدا نیست!  
آفتاب از اینهمه دلمردگی‌ها روی گردان است.  
بال پرواز از زمان بسته است.  
هر صدایی را زبان بسته است.  
زندگی سردرگریبان است!

ای قناری‌های شیرینکار،  
آسمان شعرتان از نغمه‌ها سرشار!  
ای خروشان موج‌های مست،  
آفتاب قصه‌هاتان گرم!  
چشمه آوازتان تا جاودان جوشان!  
شهر من می‌میرد و هنگام مرگش نیست  
زیستن را - در چنین آلودگی‌ها - زاد و برگش نیست

ای تپش‌های دل بی‌تاب من،  
ای سرود بیگناهی‌ها،

ای تمناهای سرکش،  
ای غریو تشنگی‌ها،

در کجای این ملال‌آباد  
من سرودم را کنم فریاد؟

در کجای این فضای تنگ بی‌آواز  
من کبوترهای شرم را دهم پرواز؟

«فریدون مشیری - بهار را باور کن، مجموعه اشعار، انتشارات نیل»



یادم آید که دگر از تو جوابی نشنیدم،  
پای در دامن اندوه کشیدم،  
نگسستم، نرمیدم.

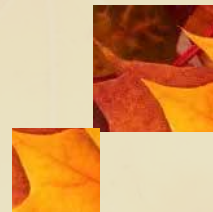
رفت در ظلمت غم، آن شب و شب‌های دگر هم،  
نه گرفتی دگر از عاشق آزاده خبر هم،  
نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم،  
بی تو، اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم!

### «فریدون مشیری - پرواز با خورشید، برگزیده اشعار»

آن روز عاشق عاشقان به زمین می‌آید و صاحب خانه‌ای خواهد شد  
شاید هم عاشق دختری شود که هنوز تحت تاثیر منظومه‌های من  
غزل می‌گوید

روزی می‌آید که کوچه‌ها و کپر‌ها و پارک‌ها را به نام ستاره و صلح و  
سعادت می‌خوانند

روزی می‌آید که دنیا، دنیای شور و نماز و نیایش است  
نیایش بهار و برکت و بیداری  
نیایش تو ای شکوهمند بی خلل  
ای مهر و ماه  
عشق لایزال  
محبوب مطمئن  
ای نیایش نیکی  
شاعر  
ای مصلح  
انسان



**علی صالحی** شاعر و نویسنده معاصر ایرانی در سال ۱۳۳۴ در ایزه در  
استان خوزستان به دنیا آمده است.

روزی می‌آید که به دیدن جغرافیای جهان می‌رویم  
تا به خط‌بندی «این مال من و آن مال تو» بخندیم  
آن روز چشمان مردم اروپا را تنگ و بادامی خواهیم دید  
و گیسوان غرب‌های خاور دور به زردی گاه خواهند درخشید  
و اگر کودکی بپرسد مثلا تو اهل کجایی  
کنار لبخند مهربانی خواهی گفت  
من اهل دنیایم ...

**من اهل دنیایم**  
روزی می‌آید که آدمی را  
با نیمی از سبزی ستاره و نیمی از طهارت آب‌ها می‌بینیم  
آنجا همه با هم از یک زبان، زبان سادگی می‌آموزیم  
گل‌ها با زبان تو می‌خندند  
و تو در دایره المعارف مهربانی به جستجوی راز نیلوفران می‌گردی

و آن روز دیگر شعار مرگ بر  
و مرده باد  
از یادها گریخته است  
و تمامی مردم دنیا  
زیر بیرق یک رنگ، آن هم به رنگ آزادی  
سرود خواهند خوانند

خورشید هم پیش از غروب هزار هزار ستاره برای تو می‌چیند  
تا مبادا شب از تنهایی دست‌هایت پریشان شوی

روزی می‌آید که جهان، کودکستان بی در و دروازه‌ای خواهد شد  
آن جا هر کسی وظیفه‌ی خود را از الف تا ی به نیکی و راستی آموخته  
است

آن روز پرندگان از بیابان‌ها به خانه باز می‌گردند  
و در جشن تولد پروانه‌ها  
ماه هم چند مژه‌ی نور از مل مل دامنش را هدیه می‌کند

یکی مهربانی را نقاشی می‌کند  
دیگری گل‌ها را به خانه‌ی نور می‌خواند  
و سومی مشغول سرودن ستاره می‌شود  
آنجا از نام و نشان و قبیله خبری نیست  
و نه هم همه را  
همه هم را  
عزیزم عزیزم صدا می‌زنند

آن روز محبوب من  
من برای تو ترانه‌ای خواهم سرود  
و تو هم با اشاره‌ی پلکی  
جواب جهان را خواهی داد

روزی می‌آید که کودکان برای تماشای کلکسیون کینه به موزه می‌روند  
تا از جهالت پیشینیان خود با خبر شوند .

این است سرنوشت سپید و ساده‌ای که در انتظار انسان است...  
«علی صالحی - مجموعه‌ی یادت به خیر شادمانی بی‌سبب»

آن روز به جای درخت بی ثمر تنهایی کنار هر کوچه شکوفه‌های بهار و  
برکت و بیداری می‌روید  
و هر کودکی هزاران هزار مادر مهربان دارد  
و هر مادر هزاران هزار شیر خواره‌ی زیباتر از غزل





## سال تحصیلی ۲۰۱۹-۲۰ از راه رسید و مدرسه ایرانیان سن دیگو با ۲۸۰ دانش آموز و هنرجو کار خود را آغاز کرد.

دانش آموزان و آموزگاران پس از تعطیلات تابستان به کلاس‌های درس فارسی بازگشتند و مدرسه ایرانیان سن دیگو باز سرشار از زندگی شد. در روزهای یکشنبه ۲۰ کلاس درسی شامل قبل از کودکستان، کودکستان، فارسی ۱ تا ۶ و فارسی بزرگسالان تشکیل شده است. افزون بر آن کلاس‌های رقص، تئاتر و موسیقی نیز برقرار است. در روزهای پنجشنبه کلاس‌های فارسی ۱ تا ۵ تشکیل می‌شود.

### جشن مهرگان

شعبه‌های یک و دو مدرسه روزهای یکشنبه دوازدهم اکتبر و پنجشنبه هفدهم اکتبر جشن مهرگان را با حضور گرم بچه‌ها و خانواده‌های گرمی‌شان جشن گرفتند. جشن بعدی مدرسه جشن شب یلدا است و ما بی‌صبرانه منتظریم که آن را در جمع خانواده مدرسه ایرانیان جشن بگیریم. مهرگان یا جشن مهر یکی از جشن‌های باستانی (قدیمی) و بزرگ ایرانی است که به مدت شش روز از شانزدهم ماه مهر برابر با مهر روز از مهر تا بیست و یکم ماه مهرماه برگزار می‌شود. مهرگان جشن پاسداری از مهر و دوستی، جشن برداشت محصول و شکرگزاری از فراوانی و جشن پیروزی فریدون بر ضحاک (خوبی بر بدی) است. در شاهنامه فردوسی آمده است:

ندانست جز خویشتن شهریار  
بیاراست با کاخ شاهنشاهی  
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه  
گرفتند هر یک ره ایزدی  
به آیین، یکی جشن نو ساختند  
گرفتند هر یک از یاقوت، جام  
جهان گشت روشن سر ماه نو  
همه عنبر و زعفران سوختند  
تناسانی و خوردن آیین اوست  
به کوش و به رنج ایچ منمای چهر

فریدون چو شد بر جهان کامکا  
به رسم کیان تاج و تخت مهی  
به روز خجسته سر مهرماه  
زمانه بی‌انده گشت از بدی  
دل از داوری‌ها بیرداختند  
نشستند فرزنانگان، شادکام  
می روشن و چهره‌ی شاه نو  
بفرمود تا آتش افروختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست  
کنون یادگارست ازو ماه مهر



سلام،  
اسم من دربان باقری است  
من یازده سال دارم من دوست  
دارم که امسال دستیار معلم  
باشم برای اینکه من تازه  
از مدرسه ایرانیان فارغ التحصیل  
شدم.  
من دوست دارم به بچه های  
کوچکتر از خودم کمک کنم  
که در عین حال زبان فارسی هم  
بازیم مرور شوند. علاوه بر این،  
من می خواهم به جامعه خودم و  
معلمان مدرسه ایرانیان کمک  
کنم چون مدرسه ایرانیان به من  
خیلی کمک کرد که زبان فارسی  
یاد بگیرم.  
من فکر می کنم که می توانم  
دستیار خوبی برای معلم ها باشم،  
برای اینکه من همیشه سر و وقت  
سرکلاس بروم و همیشه تکلیفم  
را سر وقت تحویل می دهم.

کامران آگاهی  
دلایل بسیاری برای من وجود دارد که  
کمک معلم در مدرسه فارسی به شما ۰۲ دلایل  
بزرگ من بچه ها، فرهنگ ایران و کیردیت برای  
دبیرستان است.  
و نفر به کار کردن در مدرسه فارسی برای آینده  
من بسیار مفید است.  
اولین دلیل بچه ها مستقر - من دوست دارم به  
بچه ها کمک کنم که از زندگی بیشتر وقت گذر  
و از بیابانهای فرهنگ ایران را با آنها نشان بدهم.  
دومین دلیل فرهنگ بسیار پر ایران است.  
صحن ایران بسیار زیبایی و حدود هفت هزار سال  
درس برای گفتن دارد.  
دلیل آخر گرفتن کیردیت (نامه) برای کلاس زبان  
دبیرستان است. دبیرستانهای آمریکایی نام  
می دانند که مردانشان آموزش یک کلاس زبان فارسی  
نمیدارند که من زبان فارسی را انتخاب کردم.

اسم من سینا است و من  
۱۵ سال دارم. من قبلی  
دوست دارم TA باشم من  
قبلی سال مدرسه ایرانی  
باشم و من همه فعالیتها را  
می شناسم. من می توانم  
به بچه ها کمک کنم. من  
کمک گرفتن از قبلی دوست  
دارم.

۸-۲۰-۱۹  
Grade 09 in Sci North High School  
TA  
سلام من پاریدا جان نشانی هستم و ساله  
پیش ۲۸ در مدرسه فارسی بودم. امسال  
میخواهم ساله دوم TA برای من. من با  
بچه ها قبلی خودم و با همون فرد دوست  
باشم. برای دانشکده، باید یک زبان  
به غیر از انگلیسی داشته باشید. من  
هم قبلی در دبیرستان یاد می گیرم.  
داشتن در زبان فارسی بهتر است.  
اگر میشود، من دوست دارم TA خاتم  
کلاشتری باشم.  
با احترام،  
پاریدا جان نشانی

چرا می خواهم دستیار معلم باشم؟

سلام آقای صدر،  
من سام مهدوی هستم. من همین  
امسال (۱۳۹۸) از مدرسه ایرانیان  
سن دیگو فارغ التحصیل شدم.  
خیلی خوشحال هستم که در طی  
این مدت شش ساله خواندن و نوشتن  
زبان فارسی را یاد گرفته ام و دوست  
دارم خواندن کتابهای فارسی را همچنان  
ادامه بدهم. همچنین خوشحال هستم  
که در سفرهایم به ایران می توانم به زبان  
فارسی حرف بزنم. پس از پایان آموزش در  
مدرسه فارسی برای تمرین بیشتر در خواندن  
و نوشتن و حرف زدن علاقه دارم برای  
کمک کردن به معلمین مدرسه در روزهای  
یکشنبه فعالیت آموزشی داشته باشم. دیگر  
اینکه دوست دارم به بچه های کوچکتر از  
خودم خواندن و نوشتن این زبان را یاد بدهم.  
امیدوارم که بتوانم در سال آینده شما و معلمین  
را ببینم و به بچه های دیگر برای خواندن و  
نوشتن کمک کنم.  
تابستان خوبی را برای شما آرزو می کنم.

سام مهدوی ۲۵/۳/۱۳۹۸

# چگونه یازده درصد مردم کل کشور را گروگان می گیرد

## هابیل و قابیل



**قابیل:** همه احزاب همین طوری‌ان. یعنی دمکرات‌ها این کار رو نمی‌کنن؟ من فکر می‌کنم که این نمایش ایمپیچ راه به جایی نمی‌بره و در واقع گارانتی می‌کنه انتخاب دوباره ترامپ رو! به خصوص با این صف طولانی کاندیداهای دمکرات. داشتیم فکر می‌کردم که اصلا شاید واسه همینکه این همه کاندیدا دادن. به نظر من بایدن با این قضیه ایمپیچ و این که حرفی که می‌زنه با عملش یکی نیست محبوبیتش رو از دس می‌ده. برنی سندرز هم که بنده خدا با این حال و هوای جسمی‌ش شاید نتونه ادامه بده. یعنی خودبخود اونایی که خیلی امید به‌شون می‌رفت که جلوی ترامپ و ایسن دارن از دور خارج می‌شن. تازه به فرض هم کاندیدای دمکرات‌ها، هر کی می‌خواد باشه، از ترامپ بیره. اولاً که فرض محاله، ثانیاً هیچ فرق اساسی نخواهد کرد. چون دوباره سنا می‌تونه به راحتی جلوی هر رفرمی رو که می‌خواد بیاره بگیره. می‌خواد مدیر عمومی باشه، قرارداد سبز باشه، مالیات پولدارا باشه یا هر چیز دیگه. میچ مک‌کانل مٹ شیر اونجا نشسته و جلوی همه رو می‌گیره. مگه یادت رفته چه بلایی سر اوباما درآورد؟

**کالیفرنیا، چهل میلیون جمعیت دو تا سناتور داره و ایالت هابی با جمعیت زیر یه میلیون هم دوتا دارن. مثلاً ایالت داکوتای شمالی فقط یه نماینده هاوس داره ولی دو تا سناتور**

**هابیل:** متأسفانه حرفت درسته، اگه سنا دست جمهوری‌خواه‌ها بمونه! ولی قضیه بردن سنا هم هست این سیاست‌های طرفداری از ترامپ به هر قیمتی در نهایت به ضرر مک‌کانل و دارودسته‌ش تموم می‌شه. به نظر من دمکرات‌ها باید همه هم و غم‌شون رو بزارن که سنا رو ببرن. به نظر من از ریاست جمهوری هم مهم‌تره! چون حتی اگه ترامپ دوباره بره اونجا می‌شه یقه‌اش رو گرفت. اصلاً یه سری قوانین توی این کشور هست که کاملاً با دمکراسی تناقض داره. یکی همین ترکیب سناست که هر ایالتی با هر جمعیتی دو تا سناتور داره، یعنی مثلاً کالیفرنیا چهل میلیون جمعیت دو تا سناتور داره و ایالت‌هایی با جمعیت زیر یه میلیون هم دوتا دارن. ایالت داکوتای شمالی فقط یه نماینده هاوس داره ولی دو تا سناتور. همین باعث شده که همه ایالت‌های وسط کشور، با یازده درصد از کل جمعیت، اکثریت سنا رو دست دارن و این یازده درصد همه کشور رو به گروگان گرفته. این هیچ دخلی به دمکراسی نداره.

**قابیل:** خب فلسفه این قضیه اینه که بنیان‌گذارهای آمریکا و قانون اساسی می‌خواستن تساوی بین ایالت‌ها برقرار باشه. اون موقع اصلاً کالیفرنیا بی وجود نداشت که چهل میلیون جمعیت داشته باشه ولی خب قانونه و عوض شدنی هم نیست. اگه این جور نبود الان کالیفرنیا و ایالت‌های شمال شرقی همه حکومت رو در دست داشتن و ایالت‌های وسطی رو هیچ کس آدم حساب نمی‌کرد.

**میچ مک‌کانل چند روز پیش علناً و با خنده گفت که اگر دمکرات‌ها در انتخابات آینده برنده‌شن اون جلوی همه برنامه‌ها شون رو می‌گیره.**

**هابیل:** می‌دونم که قانون اساسی اینو می‌گه. حرف سر اینه که قانون غلطه و عادلانه نیست. دمکراسی بر اساس رای اکثریت هست. اگه اکثریت مردم طرفدار شخص یا قانونی هستن باید اون شخص و یا قانون پیش برده بشه. میچ مک‌کانل چند روز پیش علناً و با خنده‌ای چندش‌آور گفت که اگر دمکرات‌ها در انتخابات آینده برنده‌شن اون جلوی همه برنامه‌هاشون رو می‌گیره، این از

خوانندگان گرامی، همان طور که در شماره‌های قبل به آگاهی رسید این صفحه را اختصاص داده‌ایم به برخورد دیدگاه‌های دو برادر خیالی با نام‌های هابیل و قابیل. این دو برادر از نظر سنی با یکدیگر دو سال اختلاف دارند و با وجود آن که در یک خانواده و یک نوع شرایط بزرگ شده‌اند، نقطه نظرهای متفاوت و حتی مخالف یکدیگر دارند. از آنها خواسته‌ایم تا در هر شماره بحثی را مطرح کنند و نقطه نظرهای خود را بگویند. ما بدون هیچ قضاوتی این دیدگاه‌ها را ارائه می‌کنیم و قضاوت را بر عهده شما می‌گذاریم. اگر خوانندگان گرامی نظری به طرفداری یا مخالفت با هر یک دارند می‌توانند این نظر خود را، از طریق فرستادن ایمیل به آدرس پیک، با ما در میان بگذارند. گفتار این بار هم در رابطه با «سنای آمریکا» است.

**هابیل:** مٹ این که اوضاع به دفعه عوض شد! مساله ایمپیچ جدی شده. چی فکر می‌کنی؟ آیا به نظرت این پروسه پیش می‌ره و این جور می‌کنی که می‌گن تا آخر سال قضیه به‌سر می‌شه؟ جالبه اتهاماتی که به ترامپ می‌زنن همون چیزایی هس که از اول می‌گفتن و توی گزارش مالر هم بود. یعنی در واقع چیز جدیدی پیش نیومده و اتهام اصلی همون درخواست دخالت از دولت‌های خارجی توی انتخاباته. یعنی می‌دونم، آدم واقعا شک می‌کنه که آیا قضیه حماقته یا غرور و تکبر و یا ابله حساب کردن مردم؟ یعنی وقتی به یک جرم متهم می‌شی، دوباره برگردی و همون جرم رو با یه کشور دیگه و علنی‌تر انجام بدی! من که فکر می‌کنم ترامپ استعفا بده.

**قابیل:** تو دیگه باید درس‌تو گرفته باشی که این جور تند نری. خیلی از پیش‌بینی‌هاست که تا حالا غلط دراومده. یعنی فکر می‌کنی ترامپ جا بزنده؟ دمکرات‌ها دوباره دارن از هول حلیم می‌افتن تو دیگه. این کارها کم‌کشون نمی‌کنه. یه جنجال الکی راه می‌اندازن، طرفدارای خودشونو به هیجان می‌آرن بعد معلوم می‌شه هم‌ماش الکی بوده. به نظر من به جای این کارها و این هوچی‌گری‌ها برن یه کاندیدای درست و حسابی دست و پا کنن که تو انتخابات شانس بیشتری داشته باشن. باور کن با این کارها ترامپ مظلوم‌نمایی می‌کنه و باعث می‌شه پایه‌ش قوی‌تر بشه. باور کن به ضد خودش بدل می‌شه و دمکرات‌ها شانس انتخاباتی شدن رو از دس می‌دن. شاید هاوس رو هم از دس بدن چون مردم عموماً از طرف مظلوم حمایت می‌کنن. این که می‌پرسی این کاری که ترامپ کرده قابل بازخواست و ایمپیچ کردن هست یا نه من نمی‌دونم. ظاهرش که کار غلطیه، ولی چه اهمیتی داره؟ تازه به فرض محال که هاوس و پولوسی هم کار رو پیش ببرن و محکومش کنن، می‌ره توی سنا و جناب میچ مک‌کانل می‌ذاره در کوزه و آبشو می‌ده بخورن.

**هابیل:** با سابقه‌ای که میچ مک‌کانل داره حرفت درسته. بعید می‌دونم جمهوری‌خواه‌های سنا این قدر برای قانون اساسی احترام قائل باشن که مسایل حزبی رو بذارن کنار و با وجدانشون رای بدن. تازه اگه میچ مک‌کانل اصلاً اجازه بده توی سنا مطرح بشه. ولی وجدانا خودشون هم می‌دونن که ترامپ کوچک‌ترین اعتقادی به قانون نداره و شرط می‌بندم اصلاً قانون اساسی رو هم نخونده! اون تمام عمرش با خر مرد رندی کارشو پیش برده. ولی رفقای جمهوری‌خواه تو واسه چندمین بار امتحانشون رو پس دادن. نشون دادن که اونا هم ارزشی واسه قانون اساسی که همه به‌ش قسم خوردن ندارن و فقط خط حزب رو پیش می‌برن، حالا به هر قیمتی که شده.

این. پدیده دیگهای تو سنا هست که از این هم ضد دمکراسی تره و اون از ش به شدت استفاده کرده، اونم پدیده «فیلی باستر». قبلا طوری بود که اگر سناتوری تریبون رو واسه یه مدت طولانی که به بحث لایحه خاص اختصاص داده بودن اشغال می کرد و بدون وقفه حرف می زد، اون لایحه مطرح نمی شد. الان قانون رو عوض کردن به طوری که اگه سناتوری بیشتر از چهل نفر از ش حمایت کنن تهدید به «فیلی باستر» می کنه و جلوی طرح لایحه را می گیره. تا قبل از اوباما شاید فقط ده - بیست نمونه تو تاریخ کنگره بوده ولی در زمان اوباما و میچ مک کانل بیش از دویست بار از این تهدید استفاده کردن و جلوی همه طرح ها و رفورم های اوباما رو گرفتن. آدم حالش از این دمکراسی شون به هم می خورد! عین همون پدیده ضد دمکراسی «الکترال کالج» شده که توی همین بیست سال گذشته دو دفعه رییس جمهور با رای اقلیت انتخاب شده. همین قوانین عقب افتاده باعث شده که اقلیت محافظه کار و ارتجاعی بتونه زمام امور رو به دست بگیره و کسای مٹ ترامپ

و میچ مک کانل رو به مردم **چهل پنجاه درصد مردم اصلا واسه شون اهمیت نداره چی می شه و کی سر کاره.**

**حالا یه عده از موضع چپ اصلا این سیستم رو قبول ندارن، یه عده هم می بینن که رای شون اثری نداره. یه عده هم اصلا کک شون نمی گزه.**

حرف های ناامید کننده ازت می شنوم! خب این همون حرفیه که بیست سی درصد مردم می زنن و نمی خوان خودشونو درگیر سیستمی بکنن که اونارو نمایندگی نمی کنه. واسه همین رای نمی دن چون اونو بی تاثیر می دونن. در واقع نمی خوان با رای دادنشون سیستم رو تایید کنن. خیلی از دوستانمون این فکر رو دارن ولی فکر نمی کردم تو هم به این نتیجه برسی که کاریش نمی شه کرد!

**هابیل:** آره خیلی ها اینارو می بینن و ناامید می شن. می گن کاریش نمی شه کرد. خونه نشین می شن و مرتب غر می زنن. فرق ما با اونا اینه که با وجود اینهمه ایراد فکر می کنیم اتفاقا کاریش می شه کرد. اتفاقا تلاشمون هم در همینه که اون دوستانمونو قانع کنیم که برن و رای بدن. اگه ما هم ناامید بشیم و خونه نشین دقیقا کاری رو کردیم که ترامپ و مک کانل می خوان. آوردن این دوستانمون که آگاهن، سیستم رو می فهمن، دلسوزن ولی ناامید، باعث می شه به راحتی ورق رو برگردونیم. محافظه کارا یه اقلیت محدودن که روی ناآگاهی مردم از یک طرف و روی نا امید کردن و بی عمل کردن عده ای دیگه سرمایه گذاری کردن. با شرکت نکردن این دوستانی که خونه نشین شدن اونا می تونن دوباره برنده بشن و هرکاری دلشون می خواد بکنن. تو می دونی که نزدیک نصفی از مردم اصلا تو انتخابات شرکت نمی کنن. واسه همین ترامپ و امثالهم انتخاب می شن.

**قابیل:** خوشم می آد که خودتو از تنگ و تا نمی ندازی. اینا همه تئوری و بی پایه اس. چهل پنجاه درصد مردم اصلا واسه شون اهمیت نداره چی می شه و کی سر کاره. حالا یه عده از موضع چپ اصلا این سیستم رو قبول ندارن، یه عده هم می بینن که رای شون اثری نداره. یه عده هم اصلا کک شون نمی گزه. همینه که هس. همیشه هم بوده. واقعا انتظار معجزه داری که می خوای روی اینا حساب کنی. باز می روی تو رویا و باز هم ناامید می شی!

**هابیل:** اصلا رویا نیست. این بار فرق می کنه. ترامپ چه ایمپیج بشه چه نشه دیگه آبرویی نداره که یه عده رو سیاه کنه و سرکار بذاره. کاندیدای دیگه ای هم که ندارین و هرچی دارین رو گذاشتین رو ترامپ. اگه یه سری سناتور خودشونو جدا نکنن و یه استقلالی از خودشون نشون ندن، اونام با ترامپ می رن پایین. ترامپ اینقدر گند زده و مردم رو پولاریزه کرده که خیلی از مردم که تو انتخابات گذشته به خاطر هیلری رای ندادن این بار می آن و رای می دن، زن ها، جوونا، اقلیت ها. دمکراتا باید روی این افراد کار کنن و ترغیبشون کنن که شرکت کنن. دمکراتا باید با تمام وجود از کاندیداهای سنا در ایالت های مورد ادعا که دارن مبارزه می کنن حمایت کنن. فرصت ندن که یازده درصد مردم همه کشور رو به گروگان بگیرن. بهت بگم قابیل سال پر تلاطمی در پیشه و من خیلی خوشبینم.

## Your Donations are Tax Deductible

### Membership or Subscription Application

Name: \_\_\_\_\_

Address: \_\_\_\_\_

City: \_\_\_\_\_

State: \_\_\_\_\_

Zip code \_\_\_\_\_

Tel: ( ) ..... Fax: ( ) .....

E Mail: \_\_\_\_\_

#### Membership:

\$65 Family  \$45 Individual

\$25 Students  \$40 Senior

**Donation:**  Platinum \$1000  Gold \$500

Silver \$250  Bronze \$100

**Peyk Subscription \$20**

**Check enclosed**

Credit Card:  MC  Visa

Card #: \_\_\_\_\_

Expiration Date: \_\_\_\_\_



# گزارشی از سفرنامه شاردن

علی قیصری

**Ronald W. Ferrier, A Journey to Persia:**

**Jean Chardin's Portrait of a Seventeenth - Century Empire,**

**London & New York: I. B. Tauris, 1996, ISBN I 2 465 34058**

ژان شاردن جواهر ساز، بازرگان و سیاح فرانسوی (متولد پاریس ۱۶۴۳، متوفی لندن ۱۷۱۳) در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی در خلال سال های ۱۶۶۵ تا ۱۶۷۷ جمعا دوبار به ایران عصر صفوی مسافرت کرد و شرح مشاهدات خود را در سیال های آخر عمر که در انگلستان به سر می برد در سال ۱۷۱۱ در هشت مجلد به چاپ رسانید.

سفرنامه شاردن از همان ابتدا شهرت و محبوبیت زیادی در میان اروپاییان پیدا کرد، چه در میان عامه کتابخوان که اینک مایل به خواندن عجایب سرزمین های دور دست و افسانه ای مشرق زمین بودند و چه آنها که نسبت به ویژگی های اقلیمی و اوضاع اقتصادی و روابط اجتماعی ممالک دیگر کنجکاو و دقت نظر بیشتری داشتند. مشاهدات شاردن از بدو انتشار جالب نظر نویسندگانی چون منتسکیو، گیبون، ولتر و رسو گردید. مثلا نظریه مشهور منتسکیو در مورد تأثیر شرایط اقلیمی بر طرز فکر و روابط اجتماعی جوامع، مطرح در آثاری مانند «نامه های ایرانی» و «روح القوانین»، به گزارشات شاردن از ایران و هندوستان ارجاع دارد. گیبون نیز او را کنجکاوترین سیاح دنیای جدید می دانست.

شاردن خود برخی متون قدیمی یونانی و رومی درباره ایران از جمله آثار هرودوت و استرابو را خوانده بود و نیز با آثار سیاحان اروپایی پیش از خود هم آشنا بود و با دیدی انتقادی به نوشته های آنان در باره ایران می نگریست. کتاب حاضر به قلم رونالد فریر ترجمه و تلخیصی است از سفرنامه شاردن (نسخه چاپ آمستردام، ۱۷۱۱)، و اگرچه پژوهندگان تاریخ صفویه را از ارجاع به اصل سفرنامه بی نیاز نمی کند ولی خلاصه مفیدی است از سفرها و مشاهدات شاردن و در بردارنده اطلاعات و نکاتی درباره ایران زمان صفوی، به طور کلی، و دربار شاه عباس دوم (۱۶۴۲-۱۶۶۶) و شاه سلیمان صفوی (یا شاه صفی دوم، ۱۶۹۴-۱۶۶۶) و شهر اصفهان، به طور اخص.

کتاب دارای یک پیشگفتار، یک مقدمه، یازده فصل و یک بخش پایانی است. در ابتدای کتاب اسامی و تواریخ شاهان صفوی و نیز جدولی برای مقایسه ارزی مسکوکات ایران، فرانسه و انگلستان در زمان شاردن آمده است؛ به علاوه سی و هشت تصویر برگرفته از سفرنامه شاردن (نسخه چاپ پاریس، ۱۸۱۱)، دو نقشه از سفرنامه کمپفر (نویسنده و سیاح سوئدی که چندی پس از شاردن به ایران مسافرت کرده بود) و نقشه دیگری از اصفهان، زینت بخش چاپ نفیس کتاب است. اگر از معدود اغلاط مطبعی در ثبت برخی اسامی (مانند یعقوب کندی، صص ۱۳۰ و ۱۹۰) و سهوهای دیگر (مانند اشاره به «سلسله جبال الوند» به جای البرز، صص ۱۶۶) و کمبودهای فهرست انتهایی کتاب که بعضی اعلام مهم وارده در متن را از قلم انداخته بگذریم، مطالب خواندنی در کتاب فراوان است.

همانطور که نویسنده نشان می دهد، گزارشات شاردن درباره راه و رسم زندگی مردم، آئین دربار، وضعیت اصناف، معماری و فضای درونی منازل، محوطه سازی باغ ها، درختکاری و گیاه شناسی (حتی ثبت شیوه های پیوند زدن درختان میوه در ایران) و غیره سوای این که از دقت حرفه ای او در جواهرسازی که پرداختن و توجه به جزئیات را ایجاب می کرد سرچشمه می گرفت، بیانگر جهان بینی عصر او نیز بود. شاردن به تبع روحیه جستجوگر زمانه در پی کشف روابط مکنون در واقعیت پیرامون بود و هم از همین دیدگاه راه و روش ایرانیان را می سنجد و نقد می کرد. مثلا هرچند از طرفی ستایشگر ارج گذاری ایرانیان به علوم و دانش ها و به فضلا و دانشمندان بود ولی از سوی دیگر از گرایش آنها به کلیات و عدم پیروی از ضابطه مشخص علمی خرده می گرفت. به زعم شاردن ایرانیان به جای آن که شاخه ای از علمی را گرفته و آن را گسترش بخشند، به دور باطل کلی نگری و کلی گویی درباب دانش ها



افتاده بودند، و یا این که آنها به خلق و خوی شخص دانشمند اهمیت بیشتری می دادند تا به ثمره واقعی دانش او. بر همین منوال، شاردن از یکسو ایرانیان را دارای روحیه ای معتدل می داند و آنها را به خاطر این که اهل مدارا و تساهل هستند تحسین می کند ولی از سوی دیگر کم تجربگی و محافظه کاری و عدم رغبت آنان را به مسافرت ناشی از عدم دسترسی آنان به نقشه می داند و از همین رو به نظر او ایرانیان تصور درستی از دنیای خارج در ذهن نداشتند و به طور کلی در جغرافیا بی سررشته بودند. علومی که ایرانیان در آن دستی داشتند، به زعم وی، عبارت بود از ریاضیات و موسیقی (که شاردن آنرا جزو ریاضیات به حساب می آورد) و به خصوص نجوم. هرچند که از اسطرلاب های ساخت ایران که نوع مرغوبش ساخته خود ریاضی دانان و منجمین بود بسیار تعریف می کند ولی به اعتبار علمی استفاده

از اسطرلاب اعتقادی ندارد. شاردن هم چنین متذکر می گردد که در ایران، در قیاس با دسته ای که به علوم نظری و طبیعی می پردازند، آن دسته که به علوم دینی مشغولند ارج و اعتبار بیشتری دارند. تازه دسته اخیر هم مبنای کار خود را بر این گذاشته بودند که هرچه باید گفته شود تا به حال توسط علمای سابق گفته شده و کار علمای کنونی باید همان تکرار گفته های پیشینیان باشد و نه کوشش در ارائه تفاسیر یا آراء جدید.

گذشته از نخستین فصل کتاب که به سرگذشت شاردن اختصاص دارد، فصول بعدی هریک به بررسی وجهی از مشاهدات او در خصوص اوضاع اقلیمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی، آموزشی و هنری ایران عهد صفوی می پردازد. به نظر شاردن، سرزمین ایران به دلیل پهناور بودنش شرایط اقلیمی متنوعی دارد و این امر در تنوع آداب و رسوم آن مستقیما مؤثر بوده است. در مقایسه با اروپا در ایران فعالیت مسافرتی کمتر به چشم می خورد، به خصوص در زمستان ها که بسیاری از راه ها به علت برف و سرما مسدود می شوند. مسافرت غالبا به صورت گروهی و با کاروان انجام می گیرد و از این رو کاروانسراها که تعدادشان هم زیاد است بسیار اهمیت دارند. شاردن علاوه بر اصفهان، از تبریز و قم و کاشان و شیراز و بندرعباس هم یاد می کند و اطلاعات گوناگونی در باب هر یک می آورد. مثلا اشاره می کند که قم حدودا شامل ۱۵۰۰۰ باب خانه است و هر چند از نظر تجاری دارای اهمیت زیادی نیست ولی صادرکننده صابون های مرغوب و ظروف سفالی و تیغه شمشیر است. کاشان، با وجودی که با داشتن «حدود ۶۵۰۰۰ [۹] خانه و ۴۰ مسجد و ۳ مدرسه» به مراتب از قم بزرگ تر بود، زیاد چشم شاردن را نگرفت. تنها منبع تأمین آب آشامیدنی و مصرفی کاشان را یک قنات می داند. از نظر او بازارها و حمام ها خوب ساخته شده بودند و یک کاروانسرای بسیارخوب هم در آنجا وجود داشت. وی از پارچه های خوش بافت و صنعت نساجی کاشان نیز با تحسین یاد می کند (صص ۲۵).

فصل چهارم کتاب به ذکر مشاهدات شاردن از شهر اصفهان اختصاص دارد. اصفهان برای شاردن جذابیت زیادی داشت و او آنجا را زیباترین شهر مشرق زمین محسوب می کرد و آب و هوایش را به دلیل اعتدال از همه جای دنیا سالم تر می دانست. در واقع آن اصفهانی را که شاردن می دید شهری بود در اوج ترقی خود. او نیز از آنرو که اعتماد و دوستی برخی افراد متنقد شهر از تجار و علما و اهل دربار را جلب کرده بود می توانست با بخش های متنوع جامعه



می کردند و این خود از تعجیل و از عدم اشراف و آگاهی آنها به موضوع سرچشمه می گرفت. چاپخانه در آن زمان در ایران پا نگرفت، یکی به خاطر پایبندی ایرانیان به سنت و دیگر به خاطر این که شاه سلیمان صفوی به آن رغبتی نداشت. پیداست که مجموع این عوامل، در زمانی کوتاه، راه آموزش و گسترش دانش های جدید در ایران را از راهی که اروپا در آن گام گذاشته بود جدا ساخت. همان طور که فریر نشان می دهد، یکی از نخستین جلوه های این جدایی را می توان در جهان بینی کلی شاردن و برداشت او از طرز فکر و نگرش ایرانیان در نیمه دوم قرن هفدهم سراغ نمود.

Outfits in Safavid Isfahan



برای چاپ نخست این نوشتار، بنگرید به: علی قیصری

گزارشی از سفرنامه شاردن»، ایران نامه، سال پانزدهم، شماره ۴، پائیز ۱۳۷۶، صص ۶۶۹-۶۶۵  
<https://fis-iran.org/fa/irannameh/volxv/gholam-hosseini-sadiqi/books-gheissar>

برای اطلاعات بیشتر در باره شاردن، بنگرید به:

John Emerson, "Sir John Chardin," Encyclopaedia Iranica, Vol. 5, pp. 963 - 773.  
<http://www.iranicaonline.org/articles/chardin-sir-john>

برای نقد دیگری بر کتاب فریر، بنگرید به:

Robert Irwin, "The Persian Version," Times Literary Supplement,  
 July 1996, 62, pp. 8 - 9.



ارتباط یابد. به گزارش وی اصفهان ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۲۷۳ حمام، ۱۲ گورستان، و متجاوز از ۱۸۲۰ کاروانسرا داشت (ص ۴۴).

بیشتر ارزاق شهر از مزارع اطراف به شعاع حدود یازده کیلومتری شهر تأمین می گردید. در اطراف شهر حدود ۳۰۰۰ برج کبوتر وجود داشت که از آنها برای جمع آوری کود جهت تقویت محصولات صیفی، مخصوصاً خربزه و طالبی، استفاده می شد. شاه حدود ۸۰۰ باز و قرقی نگه می داشت که هرکدام هم دارای نگهبان مخصوص خود بود. اعیان و اشراف هم دارای پرندگان شکاری بودند. شکار شامل شیر و ببر و پلنگ بود. ماهی غالباً از بحرخرز به صورت خشک و نمک سود به اصفهان و چند شهر دیگر برده می شد. ماهی خلیج فارس هم، که به زعم وی لذیذترین ماهی جهان بود، به بازار می رسید. شاردن طرفدار نظم حکومتی و کارایی اداری و نکوینده استبداد سیاسی است.

از این نظر دربار صفوی را استوار بر بنیادی می داند که شاه عباس اول گذاشته بود و هر چند که پس از او سلاطین نالایق بر سر کار آمدند ولی نظام سیاسی و اداری ایران دارای عوامل نیرومندی از جمله قدرت سلطنت و قدرت روحانیت بود که از درون متضمن ادامه و بقای آن بودند. امور عرفی مشروعیت خود را به میزان زیادی از تأیید روحانیت کسب می کردند. خدا حاکم کل آفرینندگان دانسته می شد که مردم را به وسیله پیامبران هدایت می کرد و سلاطین نیز تاجایی که به امر رهبری جامعه مربوط می شد جانشین پیامبران بودند، از این رو نوعی قدرت الهی در قدرت و نهاد سلطنت متجلی می شد. به نظر شاردن این گونه اطاعت کامل از اوامر شاه مختص تمدن های قدیم آسیا مانند ژاپن و چین بود که دارای حکومت های مطلقه و الهی بودند و هیچ یک از این قبیل حکومت ها به راه تکامل سیاسی آن طور که اروپا افتاده بود نیفتاده بودند. دیگر این که در ایران خزانه داری و اداره حسابداری کل ساختی متمرکز و واحد داشتند اما نظام حقوقی کشور دارای یک مرکزیت سازمانی نبود و هرکس بنا به میل خود می توانست به محکمه ای که می خواست رجوع کند. شغل متولیان اوقاف هم یک کار اداری و عرفی شمرده می شد و نه یک مسند روحانی. وضع مدارس ایران به نظر شاردن به همان روال گذشته شان بود. مدارس بیشتر بر دروسی مانند صرف و نحو، کلام، فلسفه، ریاضیات، نجوم، طب قدیم و ادب عرب تمرکز می کردند و در آنها ازدانش های معاصر مغرب زمین خبری نبود.

شاردن بدون این که صریحاً دآوری کند می نویسد که در مدارس علمی ایران طلاب در آن واحد می کوشیدند تا چند موضوع جداگانه را فرا گیرند. مدرّسین نیز معمولاً انواع دانش های رایج در نظام فکری و آموزشی قدیم را تدریس می کردند و گاه حتی یک مدرّس همزمان «چهار تا پنج موضوع جداگانه» را به شاگردان می آموخت؛ شیوه ای که به گفته شاردن هر چند در دنیای قدیم مرسوم بود دردنیای جدید جایی نداشت. بیشترین کتاب هایی که در مدارس تدریس می شد از جمله شامل آثار خواجه نصیرالدین طوسی در زمینه اخلاق، نوشته های الغ بیگ و غیاث الدین کاشانی در نجوم و ریاضیات، و متون یعقوب ابن اسحاق کندی بود. درعین حال، آثار موجود در هر یک از بزرگ ترین کتابخانه ها از «چهارصد جلد» تجاوز نمی کرد. به علت گرانی کار استنساخ، نسخ چندانی از آثار موجود در دسترس نبود و تحقیق کم صورت می گرفت. منشیان و رونویسان به کزات نسخ مخدوشی از کتب و مراجع قدیمی تهیه



نشریه کانون فرهنگی ایرانیان هر دو ماه یکبار منتشر می شود نظرات مطرح شده در مقالات، الزاما نظر هیات مدیره کانون نیست. و پیک در رد و قبول و یا حک و اصلاح مطالب وارده آزاد است. با ما به نشانی زیر مکاتبه فرمایید.

6790 Top Gun St. #7, San Diego, CA 92121  
Tel (858) 552 9355 • Fax (619) 374 7335  
Email: pcc@pccsd.org

کانون فرهنگی ایرانیان برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، فقط به انتشار اخباری برای نشریه آینده (شماره ۱۸۵) مبادرت می ورزد که متن آن از طریق فکس تا ۳۰ نوامبر به وسیله ارگانهای غیر انتفاعی در اختیار این دفتر قرار بگیرد.

### مرکز دنیای موسیقی Center for World Music

www.centerforworldmusic.com  
1133 Coast Blvd. La Jolla, CA 92037

### سازمان بورس تحصیلی دانشجویان ایرانی - آمریکایی

تلفن ۹۳۵۵-۵۵۲ (۸۵۸) www.iasfund.org

خبریه یک دلار در ماه ۹۳۵۵-۵۵۲ (۸۵۸)

Tel: 858 552 9355 • www.dmfund.org  
P.O. Box 500923 San Diego CA 92150 www.facebook.com/DollaraMonthFund

### انجمن متخصصین ایرانی: ۶۲۳۲-۲۰۷ (۸۵۸) AIAP

جلسات آخرین چهارشنبه هر ماه در محل تالار صوفی www.aiap.org

### انجمن دانشجویی ایستا: www.istaucsd.org

ISTA (Iranian Student Association at UC San Diego)

### بنیاد فرهنگی مهرگان: ۶۷۳-۷۰۰۰ (۸۵۸)

www.mehrganfoundation.org

### خانه ایران: www.thehouseofiran.com

شنبه ها و یکشنبه ها از ساعت ۱۲ ظهر تا ۵ بعدازظهر. بلبوا پارک

### پایا PAAIA www.paaia.org

Public Affairs Alliance of Iranian American

### نایاک NIAC www.niac.org

National Iranian American Council

### موزه هنر سن دیگو San Diego Museum of Art

www.TheSanDiegoMuseumofArt.org  
facebook: San Diego Museum of Art  
twitter: @SDMA • Tel: (619) 232 7931

### انجمن دوست داران کتاب آخرین شنبه هر ماه

Iranian-American Center (IAC)  
6790 Top Gun St. #7, San Diego, CA 92121  
Tel (858) 552 9355

### داکیونایت اولین چهارشنبه هر ماه DOCUNIGHT

Iranian- American Center (IAC)  
www.docunight.com

### شبکه ایرانی - آمریکایی علوم زیستی www.ialsn.org

### کانون وکلای ایرانی - آمریکایی سن دیگو IABA

www.iaba.us email: sandiego@iaba.us



www.pccsd.org



### کانون فرهنگی ایرانیان: تلفن ۹۳۵۵-۵۵۲ (۸۵۸)

آدرس مرکز ایرانیان: IAC  
6790 Top Gun St. #7 • San Diego, CA 92121

مرکز ایرانیان بلیط: ۹۳۵۵-۵۵۲-۸۵۸

شنبه ۹ نوامبر  
کنسرت آلبوم جدید محسن نامجو با همکاری احسان مطوری  
ساعت ۷ شب در کوالکام  
بلیط: ۹۳۵۵-۵۵۲-۸۵۸

شنبه ۲۰ نوامبر اولین برنامه شب شعر و ادب در مرکز ایرانیان (سومین چهارشنبه هر ماه در مرکز ایرانیان برگزار خواهد شد.)

جمعه ۶ دسامبر سخنرانی و امضا کتاب با یان ریچارد در مورد تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از قاجار تا به امروز  
ساعت ۷ بعد از ظهر در مرکز ایرانیان

شنبه ۲۱ دسامبر ۲۰۱۹ جشن شب یلدا در رستوران صوفی  
از ساعت ۷ تا ۱۲ شب بلیط: ۹۳۵۵-۵۵۲-۸۵۸

داکیو نایت - شنبه ۶ نوامبر و ۴ دسامبر ۲۰۱۹  
در مرکز ایرانیان ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر

جنگ فرهنگی - ۱۸ نوامبر ۲۰۱۹  
ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر در مرکز ایرانیان

فیلم و گفتگو - جمعه ۱۵ نوامبر ۲۰۱۹  
در مرکز ایرانیان ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر

بازار سالانه کانون فرهنگی ایرانیان یکشنبه ۸ دسامبر  
از ساعت ۱۰ صبح تا ۱ بعد از ظهر در مدرسه ایرانیان / مدرسه مانت کارمل

### مدرسه ایرانیان سن دیگو ۹۳۵۵-۵۵۲ (۸۵۸)

شروع کلاسهای مدرسه ایرانیان  
شعبه اول: یکشنبه ها از ساعت ۹:۳۰ تا ۱ بعد از ظهر  
شعبه دوم: پنجشنبه ها از ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر

Mt. Carmel High School  
9550 Carmel Mountain Road, San Diego, CA 92129  
For more information: 858 552 9355

### آکادمی رقص های ایرانی ۹۳۵۵-۵۵۲ (۸۵۸)

ISSD Branch I: Sunday at 9:30AM - 1:00PM



## جدول ۱۸۴

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
															۱
															۲
															۳
															۴
															۵
															۶
															۷
															۸
															۹
															۱۰
															۱۱
															۱۲
															۱۳
															۱۴
															۱۵

### افقی

- ۱- تعداد عضله های بدن انسان - صدای فاخته ۲- یار خراسانی - جیب میز - عقاب سیاه ۳- سالوس - مخترع مسواک ۴- اولین قوم ایران - گاو شیرده - کاشف آبله - اثاث خانه ۵ - ایل و طایفه - یکی از فیلم های هیچکاک - حرف انتخاب ۶- خروس آن شهر فارس معروف است - ابرها را پراکنده می کند - طبل بزرگ ۷- گنداب - پول فنلاند ۸- زبانه آتش - مخترع کرومومتر - قاعده ۹- یکی از شهرهای تگزاس در آمریکا که نام فیلمی است با شرکت جان وین - یاقوت ۱۰- چاه جهنم - دهان - دندان ۱۱- دریا - چرخ چاه - یاقوت ۱۲- درد و غصه - خلاف سهو - سگ بیمار - ترس و خوف ۱۳- ربیس جمهوری آمریکا که مخالف برده داری بود - مربای یکی از مرکبات ۱۴- مخترع ریل قطار - لقب حافظ - بر روی اسب در زمان سواری گذاشته می شود ۱۵ - به وسیله آن صحبت می کنیم - کتابی از بوریس پاسترناک.

### عمودی

- ۱- نوعی نان صبحانه - پالایش مصنوعی خون برای بیماران کلیوی ۲- کویال - خروس مازندرانی - ناسیونال ۳- شکارچی - سبک سرو بی وقار - تفریق ۴- جهنم - پرستو - معدن ۵- بخشنده و کریم - صریح الهجه - گلابی - سبب ۶- عدد و شماره - ناگهان - دشت سبز ۷- شروع کننده اعداد - ناپدری - غذای گیاهان - بی پرده ۸- کرک - اصلاح طلب - بهشت ۹- جدید - سپاه - چراغ آسمان - گوهر ۱۰- رذل - بر سر داریم و باعث زیبایی است - هر فصل و از کتاب ۱۱- درخت - ترعه - کاشف الکلی ۱۲- از حروف فارسی - خورشید - غرور - هیولا ۱۳- پیچ صدای رادیو - آرامش و وقار - جوان ۱۴- حلقوم - عدد مجهول از ۳ تا نه - وسط ۱۵- انام قدیم - برآمدگی حلق.

## مل جدول ۱۸۳

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ی	ا	د	م	ه	ت	ا	ض	ق	ل	ا	ن	ی	ع	۱	
ا	ل	ی	ش	م	گ	د	ن	و	ن	ز	و	ا	۲		
ی	ر	ا	ت	و	و	ه	ل	ی	ه	ا	ل	ش	۳		
ا	ک	ق	ب	س	ر	س	ن	ر	د	ع	د	و	۴		
م	ت	ه	ط	ش	ا	م	پ	ا	ر	ا	ک	۵			
ه	ر	پ	ر	ا	ج	ا	ر	ا	ر	ا	ک	۶			
ش	ی	ا	ی	ن	م	ا	ک	ر	ا	د	ا	۷			
ر	و	ن	م	و	ن	ی	س	و	ا	ن	و	۸			
ق	ز	ا	ر	ا	ر	ر	ک	ر	و	ر	ک	۹			
ی	ل	ی	ه	ک	ت	ه	ا	ی	ت	ا	۱۰				
گ	ت	ی	ن	ی	م	ا	ن	ر	ه	ر	۱۱				
د	ل	گ	س	و	س	ر	ل	و	ر	ا	۱۲				
گ	س	ا	ل	ک	س	ا	ت	ش	ا	م	۱۳				
ر	ا	ه	ب	ر	ج	ب	ه	ل	ک	ا	۱۴				
د	ن	ک	ن	د	ا	ر	ا	ه	د	ر	۱۵				



برای درج آگهی  
لطفأ با تلفن ۹۳۵۵ - ۵۵۲ (۸۵۸) تماس بگیرید  
Visit us online at  
[www.PeykMagazine.com](http://www.PeykMagazine.com)





## بمب؛ یک عاشقانه فیلمی از پیمان معادی

«من جنگ رو دوست دارم. من موشک بارون رو دوست دارم! من آژیر قرمز رو دوست دارم!»

فیلمبرداری ظریف محمود کلاری با آن نورپردازی دقیق، نقشی بنیادین در فضاسازی و انتقال حال و هوای جنگ دارد. کلاری در دهه‌ی شصت عکاس ماهری بوده است و نمود آن در تمام پلان‌های فیلم نهفته است. سکانس‌های زیرزمین همگی در تاریکی می‌گذرند و منبع نور فقط چند شمع است. تمام این سکانس‌ها به قدری لطیف و شاعرانه است گویی فیلمی در ستایش عشق ساخته شده و نه درباره‌ی جنگ. معادی برای موسیقی فیلمش به سراغ النی کاریندرو - آهنگساز معروف یونانی - رفته است. کاریندرو که کارنامه‌ای درخشان از جمله کار کردن با فیلمساز محبوب یونان، تئودوروس آنجلوپولوس دارد، موسیقی به شدت سانتی‌مانتالی برای فیلم ساخته است که با فضای فیلم بسیار همگون است.

پیمان معادی علاوه بر این که بازیگر به شدت خوبی است («جدایی نادر از سیمین»، «متری شش و نیم»، ...)، نویسنده و کارگردان درجه یکی نیز هست. فیلم اول بلند او، «برف روی کاج‌ها» یکی از بهترین فیلم‌هایی است که درباره‌ی زنان ساخته شده. فیلم به دلیل این که سیاه و سفید فیلمبرداری شد، مورد انتقاد تعدادی قرار گرفت، اما همین فرم به روایت فیلمش کمک بسیار بزرگی کرد. او با فیلم اولش ثابت کرد که اساسا فیلمساز جاه‌طلبی است و بر خلاف فیلم‌سازانی که در فیلم‌های اولشان ترجیح می‌دهند از مسیرهای کم‌ریسک‌تر پیش بروند، او سراغ فرم‌های پیچیده رفت. فیلم دوم او «بمب؛ یک عاشقانه» نه فیلمی است که روایتگر تاثیر مخرب جنگ بر زندگی انسان‌ها را نشان دهد و نه عاشقانه‌ای تمام عیار؛ فیلم همانند اسمش ترکیبی است از هر دوی اینها؛ فیلمی گرم و لطیف که تا مدت‌ها می‌توان در موردش حرف زد.

دومین ساخته‌ی بلند پیمان معادی در مقام کارگردانی، یک فیلم درباره‌ی جنگ است. در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق و بمباران تهران، معادی زندگی مردمانی را به تصویر می‌کشد که درگیر جنگ هستند و زندگی روزمره‌ی خود را با ترس و استرس سپری می‌کنند. در خلال وحشت و ناامیدی، نوجوان فیلم دل به دختر همسایه می‌بندد و همه چیز از دیدگاهش زیبا و خواستنی می‌شود؛ حتی جنگ و بمباران. دهه‌ی شصت دهه‌ی عجیب و پر تناقضی است که بازنمایی بصری آن در سال‌های اخیر دلمشغولی بسیاری بوده است. اما پیمان معادی در فیلمش به هیچ عنوان به دنبال ساختن نوستالژی نمی‌باشد. او حتی از فرمول اصلی فیلم‌های درباره‌ی جنگ نیز خودداری می‌کند و به جز سکانس پایانی فیلم، اثری از بمب و انفجار نیست. در پس داستان عاشقانه‌ی پسر نوجوان، معادی شیوه‌ی زندگی در زمان جنگ و واکنش‌های گوناگونی که مردم در موشک باران نشان می‌دهند را به تصویر کشیده است. اما فراتر از تمام این ماجراها، فیلم درباره‌ی یک ارتباط زناشویی است. رابطه‌ی عاطفی زن و مردی که سایه‌ی یک تردید زندگی‌شان را تاریک کرده است.

تمرکز اصلی قصه روی زندگی ایرج و میترا است؛ زوجی که با یکدیگر قهر هستند و به دلیل لجبازی، زمانی که آژیر قرمز زده می‌شود، به زیرزمین خانه پناه نمی‌برند. این زوج چیزی برای از دست دادن ندارند و برای همین برای نجات خودشان به زیر زمین نمی‌روند. در ساعاتی که در خانه هستند با یک دیگر هیچ حرفی نمی‌زنند، و هر کدام در اتاق‌های جدا مشغول مطالعه هستند. شب دوم موشکی به ساختمان اصابت می‌کند و شیشه‌ها توی دیوار فرو می‌ریزند؛ پس آنها مجبور می‌شوند به اتاق بی‌پنجره بروند و ناگریز کنار هم بنشینند. رابطه‌ی این دو نفر با آمدن نفر سوم تغییر می‌کند. بعد از چند شب حرف زدن، میترا و ایرج شروع به جر و بحث می‌کنند. در خلال این کشمکش‌ها، دزدی به خیال این که همه‌ی اهالی ساختمان زیرزمین هستند، وارد خانه‌ی آنها شده و از دیدن آنها به شدت غافلگیر می‌شود. آنها با کمک یکدیگر دزد را به داخل اتاق می‌اندازند و پشت هم می‌ایستند. حرف‌های مهربانانه بین شان رد و بدل می‌شود. با یکدیگر همکاری می‌کنند چون که دیگر قهر تمام شده است. وقتی دزد به پایین می‌پرد، دوتایی کنار پنجره در نزدیک‌ترین فاصله از هم می‌ایستند. ناگهان صدای انفجار می‌آید و برای نخستین بار در فیلم هر دوی آنها می‌ترسند. گویی تمام نشانه‌های حیات به آنها بازگشته است. آنها خود را به سرعت به زیرزمین می‌رسانند چون می‌ترسند این چیزی که در بینشان ساخته شده از بین برود. معادی با مهارتی مثال زدنی رابطه‌ی سرد این زوج را که در ابتدای فیلم اتاق خواب خود را جدا می‌کنند، ترمیم می‌بخشد.

قسمت زیادی از فیلم در فضای مدرسه می‌گذرد. معادی نگاهی به شدت انتقادی به سیستم آموزشی آن دوران دارد. سکانسی که ناظم مدرسه چند خودکار را بین انگشتان دانش‌آموزی قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که به کار بد برادرش اعتراف کند، سکانس تکان‌دهنده‌ای است و بازتابی است از اوضاع وحشتناکی که در آن دوران حاکم بود؛ که ریشه‌ی آن رفتار تنش‌آمیز حاکم بر جامعه است. معلم و یا ناظم از نمایشی که اجرا می‌کند و نقش مقتدر خودش لذت می‌برد. معادی در مصاحبه‌اش با مجله‌ی «فیلم» این نکته را تاکید می‌کند که خیلی از سکانس‌های مدرسه به عینه برای خود او اتفاق افتاده بود. در جایی می‌گوید، «واقعا دغدغه‌ی مدیر مدرسه‌ی ما وسط موشک باران این بود که چرا بچه‌ها سیفون دستشویی را نمی‌کشند!»؛ پلانی که در خود فیلم موجود است.

پیک

لطفا نظرها، پیشنهادها و انتقادهای خود را با ما  
در میان بگذارید

**PLEASE WRITE TO US**  
We welcome your suggestions  
and opinions.

www.pccsd.org

Email: pcc@pccsd.org

Call 858-552-9355

www.peykmagazine.com



# نقد و تحلیل جباریت

اثر مانس اشپرین  
دکتر محسن رنایی

(برگرفته از اینترنت)



راه‌حل‌شان به نتیجه نرسید به راحتی می‌توانند با انداختن مسئولیت این ناکامی به گردن دیگران (دشمنان فرضی)، این ناکامی را تبدیل به فرصتی کنند تا نشان دهند که دشمنان‌شان چقدر قدرتمنداند و نمی‌گذارند تا آنها به اهدافشان برسند.

اشپرین البته تحلیل‌ش را معطوف به شخصیت سیاسی خاصی نمی‌کند اما برخی مثال‌هایش را از رفتار دیکتاتورهای زمانه‌اش (استالین و هیتلر) می‌آورد. با این حال، زیبایی این کتاب به این است که وقتی نام هیتلر و استالین را حذف می‌کنیم و نام هر دیکتاتور دیگری را می‌گذاریم می‌بینیم چقدر تحلیل تازه است، گویا اشپرین آن را همین دیروز و برای تحلیل رفتار دیکتاتورهای این زمانه نوشته است.

این نوروز توفیق یافتم تا خواندن کتاب «نقد و تحلیل جباریت» نوشته «مانس اشپرین»، روانشناس آلمانی، را تمام کنم. او این کتاب را در سن سی و دو سالگی و در دهه ۳۰ میلادی، پیش از آن که هیتلر جهان را به کام جنگ جهانی دوم بکشد، نگاشته است. وی حتی در کتاب خود از روی تحلیل روانی رفتار دیکتاتورها، پیش‌بینی کرده است که کسی مثل هیتلر سرانجام خودکشی خواهد کرد. وقتی این کتاب منتشر شد نویسنده‌اش نه تنها مجبور شد برای مصون ماندن از خشم نازی‌ها به زندگی پنهانی روی آورد بلکه حتی کمونیست‌های پیرو استالین نیز خواندن این کتاب را ممنوع کردند. این کتاب توسط کریم قصیم به زبان فارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۳ توسط انتشارات دماوند به چاپ رسیده است. انتشارات دماوند در سال ۱۳۶۴ تعطیل شد.

اشپرین در این کتاب که متنی بسیار روان و جذاب دارد، با تحلیل روانشناختی شخصیت و رفتار جباران نشان می‌دهد که جباران به خودی خود جبار نمی‌شوند بلکه آنها محصول رفتار توده‌هایی هستند که خلق‌و‌خوی جباریت بخشی از وجود آنها است. برای آن که جباریت و دیکتاتوری برای همیشه از جامعه‌ای رخت بریندد باید روحیه جباریت توده‌ها از بین برود (یادمان نرود که ما ایرانی‌ها رابطه خوبی با موجودات ضعیف‌تر از خودمان نداریم. ببینید بچه‌هایمان خیلی راحت به سوی گربه‌ها و سگ‌ها سنگ می‌اندازند، سوارها به پیاده‌ها رحم نمی‌کنند، همه‌مان در موضع شغلی خودمان حکومت می‌کنیم. بقال حاکم است، نانوا حاکم است، راننده تاکسی حاکم است. مامور پلیس و قاضی و همه و همه در موضع شغلی خود می‌خواهیم حکومت کنیم. وقتی در خیابان دزد را می‌گیریم به جای آن که تحویل پلیس‌ش بدهیم اول به او کتک مفصلی می‌زنیم، پلیس‌مان وقتی خطاکاری را دستگیر می‌کند اول او را می‌زند و این مثال‌ها الی‌ماشاءالله وجود دارد. اینها همه نشانه‌های جباریت نهفته‌ای است که در همه ما وجود دارد).

اشپرین نشان می‌دهد که چگونه شخصیت روانی یک جبار به تدریج و در طول زمان تحول می‌یابد و او را از یک زندگی معمولی محروم می‌کند به گونه‌ای که جبار به تدریج دچار سادیسیم (دیگر آزاری) و در مراحل بعدی دچار مازوخسیم (خودآزاری) می‌شود. در واقع از نظر اشپرین، جباران بیمارانی هستند که بیماری‌شان در هیاهوی توده‌ها، برای خودشان و برای دیگران مخفی می‌ماند و به همین علت فرصت درمان نیز از آنها ستانده می‌شود.

اشپرین با دسته بندی انواع ترس نشان می‌دهد که جباران دچار «ترس تهاجمی» هستند و در واقع بخش بزرگی از رفتار آنها ناشی از این نوع ترس است. اشپرین معتقد است اعتیاد به دشمن تراشی و ایده «دشمن انگاری هر کس با ما نیست» از سوی جباران محصول ترس عمیقی است که در وجود آنها نهفته است. او از قول افلاطون می‌نویسد «هر کس می‌تواند شایسته صفت شجاع باشد الا فرد جبار». و بعد خودش به زیبایی و با تحلیل روانشناختی نشان می‌دهد که این سخن افلاطون چقدر دقیق است. در واقع نشان می‌دهد که جباریت ویژگی است که جایگزین فقدان شجاعت می‌شود. و این رفتار در همه سطوح قدرت (پدر، معلم، رئیس اداره، پلیس محله و...) نمود دارد. اما وقتی آحاد توده‌های شخصیت‌ها جبار در عالم واقع با یکی از جباران همراهی می‌کنند و او را حمایت می‌کنند، از او یک حاکم به تمام معنی دیکتاتور می‌سازند.

اشپرین نشان می‌دهد که چگونه ترس در طول زمان به نفرت تبدیل می‌شود و آنگاه توده‌ها برای ارضای حس نفرت‌شان از عده‌ای، جباری را یاری می‌کنند تا آنان را نابود کند. و بعد دوباره زمانی می‌رسد که توده‌ها به علت نفرت از همین جبار، او را به کمک جبار دیگری به چوبه‌دار می‌سپارند.

او به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه جباران با ساده کرده مسائل پیچیده زندگی، راه‌حل‌های عامه پسند — اما غیرقابل اجرا — می‌دهند و اصلاً هم نگران عدم قابلیت اجرای این ایده‌های خود نیستند، چرا که آموخته‌اند وقتی



گردهمایی‌های انجمن دوستداران کتاب در روزهای سی و یکم اگست و بیست و هشتم سپتامبر در مرکز ایرانیان سن دیگو برگزار شد. کتاب انسان خردمند، تاریخ مختصر بشر - نوشته نوال نوح هراری، ترجمه نیک گرگین (Sapiens by Yuval Noah Harari) موضوع اصلی بحث و گفتگوی گردهمایی ماه اگست بود.

در ماه سپتامبر، آقای بهروز قربانیان، نویسنده کتاب معتادان امید میهمان گردهمایی بود. وی گفتاری در مورد کتاب خود داشت و سه شعر از این مجموعه را برای شرکت‌کنندگان خواند.

**همچنین در این دو گردهمایی کتاب‌های زیر نیز معرفی و بررسی شدند:**

- مغازه‌ی خودکشی، نوشته ژان تولی، ترجمه احسان کرم‌ویسی - نشر چشمه  
- معشوقه آخر، نوشته مهناز سیدجواد جواهری

- سری کتاب‌های بچه محل نقاش‌ها، نوشته محمدرضا مرزوقی: زمانی که هم خانه‌ی داوینچی بودم، زمانی که همسایه‌ی میکِل آنژ بودم، و زمانی که همسفر ونگوگ بودم

- ما و جهان اساطیری، گفتگوی گلشیری با مهرداد بهار، فریدون مختاریان  
- ۲۱ درس برای قرن بیست و یکم، نوشته نوال نوح هراری

- آبی‌ترین چشم (The Bluest Eye) و دل‌بند (Beloved)، نوشته تونی موریسون  
- بررسی و مقایسه دو رمان بامداد خمار، نوشته فتانه حاج سیدجواد و شب سراب، نوشته ناهید پژواک

- Guns, Germs and Steel: A Short History of Everybody for the Last 13,000 Years by Jared Diamond  
- The Coming China Wars: Where They Will Be Fought, How They Can Be Won by Peter Navarro

- How to Become a Better Parent by Dr. Shefali Tsabary

در ماه اگست، یکی از شرکت‌کنندگان داستانی از خود به نام «پایه‌های صندلی»، نوشته‌ای به یادبود فرهاد مهرداد، و نوشته‌ای تقدیم شده به مهاجران را خواند. همچنین پادکست BPlus به زبان فارسی برای کتاب‌های غیرداستانی معرفی گردید.

در ماه سپتامبر، یکی از شرکت‌کنندگان یک داستان کوتاه خواند، دو گیس بافته از مجموعه داستان‌های کوتاه باز به بیراهه رفته‌ام نوشته علی رادویی.

گردهمایی انجمن دوستداران کتاب در شنبه آخر هر ماه در مرکز ایرانیان سن دیگو برگزار می‌شود. شرکت برای همگان آزاد و رایگان است.



## گذری در ادبیات کهن سارا وزیر زاده



نظامی عروضی (با نظامی گنجوی شاعر اشتباه نشود) شاعر و نویسنده قرن ششم است. او کتابی دارد به نام مجمع التوادر به معنی کتابی که در آن مطالب کمیاب جمع شده، اما چون شامل چهار مقاله است امروزه بیشتر به نام «چهارمقاله» شناخته می‌شود. چهارمقاله به شیوه کتابهای معمول زمان خود با مقدمه‌ای در تشکر از شاه که در حقیقت حامی مالی کتاب بوده و حمد خداوند آغاز می‌شود و در چهار بخش به معرفی چهار شغل می‌پردازد: دبیری، شاعری، منجمی و پزشکی. هر کدام از این شغلها، شغل‌هایی بوده است که از نظر نویسنده، پادشاهان به طور دایم به آن نیاز داشته‌اند و صاحبان آن به نوعی همنشین پادشاه محسوب می‌شده‌اند. شیوه کتاب اینگونه است که در هر مقاله ابتدا مقدمه‌ای در مورد ماهیت شغل و ویژگیهای صاحب آن شغل توضیح می‌دهد و سپس چندین حکایت مربوط به بزرگان را نقل می‌کند.

اهمیت این کتاب در بیان موازین و استانداردهایی است که برای هر کدام از این چهار شغل آورده است، مثلاً دبیر باید خانواده دار و با آبرو باشد و پزشک، نیکوخلق و مورد تأیید خداوند. از خلال این توصیفات نویسنده با معیارهایی که آن دوره برای دبیر، شاعر، منجم و پزشک لازم بوده، آشنا می‌شویم. از دیگر فواید جانبی خواندن این کتاب، آشنا شدن با برخی مناسبات در دربار پادشاهان است. رفتار سلطان محمود غزنوی با فردوسی به عنوان شاعری توانا و ابوریحان بیرونی به عنوان دانشمند یگانه عصر و مقایسه آن با شاهان آل بویه و سامانی در مقابل ابوعلی سینا و محمد بن زکریای رازی روی کرد هر کدام از شاهان را در برابر علم و دانش نشان می‌دهد؛ سلطان محمود غزنوی ابوریحان بیرونی را به زندان می‌اندازد چون حکم دقیقش خشم شاه را برانگیخته در حالی که ابوعلی سینا وزیر آل بویه است و بزرگان حکومت شاه را شفیع می‌کنند - به خاطر نداشتن وقت - تا طبابت یکی دیگر از بزرگان را بپذیرد. به دلیل اینکه بیشتر حکایت‌های این کتاب در دربارها اتفاق افتاده است، این موارد در آن بسیار دیده می‌شود.

اولین مقاله کتاب، در مورد دبیری است. دبیر در معنای نویسنده از شغل‌های خاص دربار بوده و اهمیت ویژه‌ای داشته است. بر طبق آنچه در تاریخ بیهقی آمده است، دبیر نامه‌های رسیده را می‌خوانده و نکته‌ها را یادداشت می‌کرده و به اطلاع شاه می‌رسانده، در باب نگارش و ارسال نامه هم، شاه نکات مورد نظر خود را به دبیر می‌گفته و او نامه را می‌نوشته و پادشاه مهر می‌کرده. در نظر گرفتن سلسله مراتب، انتخاب بجای واژه و استفاده بجا از آیات قرآن و اشعار عربی و فارسی مستقیماً به مهارت دبیر بستگی داشته است و این مهارت گاهی چنان اهمیتی پیدا می‌کرده است که ممکن بوده آغازگر جنگ باشد. مثلاً در تاریخ بیهقی از زبان بونصر مشکان (رییس دبیران و استاد بیهقی) می‌شنویم که هنگامی که خلیفه عباسی در نامه‌ای از محمود می‌خواهد تا حسنک، وزیر خود، را برکنار کند و محمود غزنوی در جواب از بونصر می‌خواهد تا سخنان تندى در پاسخ او بنویسد، بونصر منظور محمود را با لحن آرام‌تر و با رعایت سلسله مراتب می‌نویسد. (میدانیم که محمود غزنوی اعتبار حکومت خود را به عنوان حکومتی مذهبی از خلیفه مسلمانان جهان یعنی خلیفه عباسی می‌گرفته است).

مورد دیگر، اهمیت راز داری دبیر بوده چرا که بسیاری از نامه‌ها حاوی اسرار حکومتی بوده که گاهی به غیر از شاه و دبیر کسی از آن مطلع نمی‌شده است. نویسنده کتاب چهارمقاله در مورد دبیری می‌نویسد: دبیری شغلی است شامل سخن گفتن به صورتها و اهداف گوناگون مانند گفت و گوی صمیمی، مشاوره، دشمنی، حيله، تشویق، نرمش، بزرگ جلوه دادن کارهای کوچک، کوچک نشان دادن کارهای بزرگ، عذرخواهی، سرزنش، دستور دادن و بیان منظور به بهترین شیوه. بر این اساس دبیر باید از خانواده محترم و با آبرو باشد، منطق بداند، جایگاه افراد را بشناسد، به تحسین و سرزنش افراد مغرض توجه نکند و اگر از طرف رییس خود نامه‌ای به مقام بالاتر از او می‌نویسد، جایگاه رییس را حفظ کند و اگرچه بین رییس و مخاطبش دشمنی باشد، او آبروی مخاطب را حفظ کند و حرمت نگاه دارد. دبیر باید به گونه‌ای بنویسد که با کمترین کلام،

بیشترین سخن را بگوید و به این جایگاه نمی‌رسد، مگر اینکه از هر علمی چیزی بیاموزد و از هر حکیمی نکته‌ای بشنود و از هر ادیبی مطلب تازه‌ای بگیرد، بنابراین باید به خواندن قرآن و زندگی پیامبر و داستان‌های عربی و فارسی و کتابهای ادیبان گذشته عادت کند. حکایت‌هایی که نظامی عروضی نقل می‌کند همگی ناظر بر این است که دبیران موفق در زمان خود از آیات قرآن و امثال زبان عربی به جا و در زمان مناسب استفاده کرده‌اند. او در جایی می‌نویسد: «هر که شغلی دارد که به تفکر مربوط است، باید مرفه و آسوده باشد که اگر بر خلاف این باشد افکارش پراکنده می‌شود و نمی‌تواند بهترینی که در توان دارد انجام دهد.» او در این باب حکایتی نقل می‌کند که دبیر خلیفه عباسی مشغول نوشتن نامه‌ای به فرماندار مصر بوده است. ناگهان خدمتکارش وارد می‌شود و می‌گوید: «آرد تمام شد.» دبیر چنان پراکنده خاطر می‌شود که در نامه می‌نویسد: «آرد تمام شد» وقتی نامه را تمام می‌کند و برای خلیفه می‌فرستد، اصلاً از این جمله‌ای که در نامه نوشته بوده، خبر نداشته است. وقتی خلیفه نامه را می‌خواند و به اینجا می‌رسد، بسیار تعجب می‌کند دبیر را می‌خواند و از او ماجرا را می‌پرسد. دبیر ماجرا را برای خلیفه تعریف می‌کند. خلیفه می‌گوید: «برتری اول این نامه نسبت به پایانش کاملاً واضح است. حیف است که ذهن شما ادیبان درگیر مایحتاج روزمره باشد» و دستور می‌دهد وسایل رفاه او به گونه‌ای فراهم شود که هرگز چنین کلماتی خاطرش را مشوش نکند.

مقاله دوم در باب شاعری است. شاعران ابزارهای شهرت شاه یا ماندگاری او در تاریخ بوده‌اند و آوازه بخشندگی و شجاعت و فتح و افتخار هر شاه با مدیحه (شعری که در ستایش شاه گفته می‌شد) به گوش مردم عادی می‌رسید؛ در حقیقت شاعران نقشی را بازی می‌کردند که امروزه رسانه‌های اغلب دولتی برای سران حکومتها انجام می‌دهند به همین خاطر شاهان صله‌های (پاداش نقدی) هنگفتی به شاعران می‌داده‌اند به طوری که نظامی عروضی در همین کتاب می‌نویسد که شاعری به نام فرخی سیستانی که از فقر و بیچارگی به دربار فرمانروایی محلی می‌رود، پس از مدتی در دربار سلطان محمود غزنوی به جایگاهی می‌رسد که همیشه بیست غلام با کمر بند نقره همراهی‌اش می‌کردند.

در اهمیت شاعری، نظامی عروضی دو نکته را بیان می‌کند: اول تأثیر شعر در تشویق و ترغیب افراد. او حکایتی نقل می‌کند که در آن فردی با شنیدن بیتی چنان برانگیخته شده که از خربندگی (کرایه دهنده خر) به حکومت خراسان رسیده است. دیگر ماندگاری نام شاهان به واسطه شعر و این مثال را ذکر می‌کند که بناها و باغ‌هایی که پادشاهان ساخته‌اند از بین رفته است اما نامشان از خلال مدح شاعران باقی مانده است.

از نظر نویسنده این کتاب، شاعر باید پاک سرشت، بزرگ اندیشه، نیکو فکر و باریک بین باشد. در معاشرت خوش گو و خوشرو. شعرش به جایی رسیده باشد که بر زبان مردم جاری و در روزگار ثبت شود. در صورتی شاعر به این درجه می‌رسد که در جوانی بیست هزار بیت از اشعار گذشتگان بیاموزد و ده هزار بیت هم از هم عصران خود و همواره دیوان شاعران بزرگ را بخواند و ببیند که چگونه آنان از پس دشواری‌های شعر برآمده‌اند و آن روشها ملکه ذهن او شود تا شعر او هم به سوی پیشرفت و ترقی حرکت کند. شاعر باید علم وزن شعر (عروض) و قافیه را بداند و نقد شعر و زندگی شاعران را در نزد استاد بخواند تا خود به مقام استادی برسد. بر پادشاه هم واجب است که چنین شاعری تربیت کند تا نامش را در تاریخ زنده نگه دارد، اما اگر شاعر ماهری نباشد، نه باید به او پولی داد و نه به شعرش توجهی کرد به خصوص اگر پیر باشد، چرا که اگر شاعر تا پنجاه سالگی نفهمیده باشد که



### بقیه معرفی کتاب از صفحه ۹

بدان معنی است که مادر و پسر از یکنواختی، تکرار و اطاعت گریزان هستند. این شروع یک سنت‌شکنی است و برای همین مادام ژيرو از مادر می‌خواهد که دیگر پسرپچه را در کلاس همراهی نکند و کار را به دیگری بسپارد. پسر سمبل کودکی مادر است، بی‌خیال و مشتاق به بازی و کنجکاو، و آن دبارد خود را در وجود پسرش می‌بیند. او از زندگی خود راضی نیست و این را از طریق حرف نژدن در مورد زندگی و ازدواجش برملا می‌سازد.

دوراس گاه در تشریح فضا و افراد خساست به خرج می‌دهد؛ مثلا از آن دبارد فقط این را می‌دانیم که موطلابی است و از شوون این که چشمانی آبی دارد. دوراس سعی دارد با حداقل توضیح، فضا و شخصیت‌ها را بسازد و عجیب که در این امر بسیار موفق است. ما از همسر آن دبارد هیچ نمی‌دانیم و تنها از شغلش باخبر هستیم. متقابلا از گل ماگنولیا که در سینه آن دبارد قرار دارد خیلی چیزها می‌دانیم، گلی که در داستان سمبل زنانگی وی است.

آن دبارد، یک زندگی مرفه یکنواخت و ملال‌آور دارد و تنها راه فرار از این ملال را عشق می‌داند. وی هم‌چنین برای غلبه بر لرزش دست خود در بار شراب بسیار می‌خورد. خوردن شراب میل رسیدن به حقیقت خویش است، حقیقتی که در نهایت آن دبارد تاب و تحملش را ندارد و در بخش انتهایی داستان، در شب میهمانی در خانه خود، همه را بالا می‌آورد. آن دبارد قصه مرد و زن بار را با فرض خویش پیش می‌برد تا جایی که به شوون می‌گوید که خود مانند مقتول مرده است.

توصیف‌ها در داستان بدیع و تصویری هستند. گاه چنان موجز و کوتاه که تنها با چند المان ساده تمام یک صحنه را می‌سازند مانند صحنه اول داستان در اتاق معلم پیانو؛ و گاه طولانی هستند مانند توصیف غذاهای سرو شده در میهمانی پایان داستان. در هر دو صورت نویسنده در فضا سازی موفق است و خواننده را درگیر فضای داستان می‌کند.

عناصر عشق و زنانگی در تمامی داستان نمایان است: بوی تند بوته گل مگنولیا، سینه‌های نیمه عریان آن دبارد با گل مگنولیا در میان آنها که شوون بدان اشاره می‌کند، ژاکت قرمزی که زن صاحب بار می‌بافد، صدای گرم و عمیق و یکنواخت موتور قایقی که از روی اسکله به گوش می‌رسد - صدایی شبیه به صدای قلب مادر که توسط جنین شنیده می‌شود.

دوراس با داستان مدراتوکانتابیله حرف جدیدی نژده است اما طرز گفتار و نوشتارش نوین است و سبک هنری خاصی را ارائه داده است. دوراس متخصص عشق‌های ناممکن است و سبک نوشتاری‌اش «گفتارنوشته» است. هانری هل، منتقد معروف، می‌گوید: «رابطه گفتگوهای ضیافت شام پانزده نفری در پایان مدراتوکانتابیله نوعی شاهکار است. هیچ‌گونه شرح و معرفی مهمانان وجود ندارد. سراسر شام، گویی نه به وسیله نویسنده بلکه از چشم ماهی آزاد سس‌دار و غذای مرغابی با پرتقال که مهمانان با لذت می‌خورند دیده می‌شود. می‌توان گفت که نویسنده با انتخاب نقطه نظر اشیا موفق می‌شود که تصویر تازه‌ای از یک ضیافت شام مجلل به دست بدهد. می‌توان به راحتی گفت که این رمان فرانسوی نفس تازه‌ای دمیده است، مانند بیگانه آلبر کامو و یا فرمان قتل مورس بلانشو.»

در تمام روایت، نقاط ابهام وجود دارد و خواننده باید خود حدس بزند که چه اتفاقی افتاده است. انگار که در سکوت شخصیت‌های داستان دیالوگ‌ها هنوز ادامه دارد. با اتمام رمان، هنوز وقایع و سؤال‌های متعدد در ذهن خواننده مطرح هستند و درست به همین دلیل است که دوراس را بانوی رمان نو می‌نامند. خلق داستان‌ها و ساخت فیلم‌ها با پایان باز می‌تواند از همین نوع داستان‌ها نشأت گرفته باشد.

مدراتوکانتابیله در واقع داستان مکاشفه وجودی زن داستان است در طی هفت روز و هفت شب و از طریق تجربه یک عشق واقعی.



شعری که می‌گوید بد است، هرگز نخواهد فهمید، اما اگر جوانی باشد که طبع درستی دارد، اگر هم شعرش خوب نباشد، این امید وجود دارد که شعرش خوب شود. از مهمترین ویژگی‌های شاعر بداهه‌گویی است. در محضر پادشاه هیچ چیزی بهتر از بدیهه گفتن نیست، زیرا با بداهه‌گویی حال پادشاه خوش می‌شود و شاعر به مقصود خود می‌رسد، همانگونه که رودکی به مقصود رسید. او حکایت‌هایی در مورد اثرگذاری شعر نقل می‌کند:

دوران حکومت نصر بن احمد، پادشاه سامانی همدوره رودکی، زمانی بوده است که مملکت آباد و خزانه پرپول و مردم از حکومت راضی بودند. زمستان‌ها در بخارا (که پایتخت سامانیان بود) ساکن می‌شد و تابستان‌ها را در سمرقند یا یکی از شهرهای خراسان می‌گذراند. یک سال بهار با سپاه و لشکر عازم هرات شد. هوا خنک بود و خوردنی، فراوان و میوه، بسیار و گیاهان، خوش بو. بهار و تابستان آنجا اقامت کردند. پاییز آن سال، هوا سرد نشد. در هرات انگورهایی می‌روید که در هیچ کجای دنیا مانند آن یافته نمی‌شود. امیر نصر که باغ‌های پرمحصول هرات را دید همان جا ماند. تابستان که شد و میوه‌های تابستانی رسیدند، امیر گفت: تابستان کجا برویم که از اینجا بهتر باشد؟ پاییز می‌رویم. وقتی فصل پاییز رسید، گفت: «میوه‌های پاییزی را می‌خوریم و می‌رویم.» به همین منوال برگشتن به بخارا را از فصلی به فصل دیگر می‌انداخت تا چهارسال گذشت. پادشاهی او بهترین دوره پادشاهی سامانیان بود. مملکت آباد و سرزمین بدون دشمن و سپاهیان گوش به فرمان. با همه خوشی‌های هرات، لشکریان خسته شدند و هوای یار و دیار کردند، اما دیدند پادشاه هنوز حال و هوای هرات را در سر دارد و در سخنان خود هرات را به بهشت تشبیه می‌کند و آن را از بهشت هم بهتر می‌داند. فهمیدند که قصد دارد تابستان بعد را هم در هرات بگذرانند. فرماندهان لشکر به نزد رودکی رفتند. پادشاه در میان هم‌نشینان خود به رودکی بیشتر از دیگران احترام می‌گذاشت و حرف او را بیشتر می‌شنید. به او گفتند: «اگر کاری بکنی که پادشاه از این‌جا حرکت کند، پنج هزار دینار به تو تقدیم می‌کنیم.» رودکی قبول کرد. او شاه را می‌شناخت و نقطه ضعف او را می‌دانست. می‌دانست که نثر در او اثر نمی‌کند. پس قصیده‌های گفت. صبحگاه پس از آنکه امیر شراب صبجگاهی را خورد و نوازندگان کار خود را در محضر شاه به پایان رساندند، رودکی چنگ را برداشت و شروع به خواندن این قصیده کرد:

بوی جوی مولیان آید همی  
زیر پایم پرنیان آید همی  
خنک ما را تا میان آید همی  
میر زی تو شادمان شاید همی  
ماه سوی آسمان آید همی  
سرو سوی بوستان آید همی  
یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و درشتی راه او  
آب جیحون از نشاط روی دوست  
ای بخارا شاد باش و دیر زی  
میر ماه است و بخارا آسمان  
میر سرو است و بخارا بوستان

وقتی رودکی به این بیت رسید، شاه چنان تحت تأثیر واقع شد که از تخت پایین آمد و بدون کفش سوار اسب کشیک شد و به سوی بخارا حرکت کرد، به طوری که کفش هایش را دو فرسنگ به دنبالش بردند تا در پایش کند و تا بخارا هیچ کجا نایستاد و رودکی پنج هزار دینار اضافه از لشکریان گرفت.

(دنباله در شماره آینده)